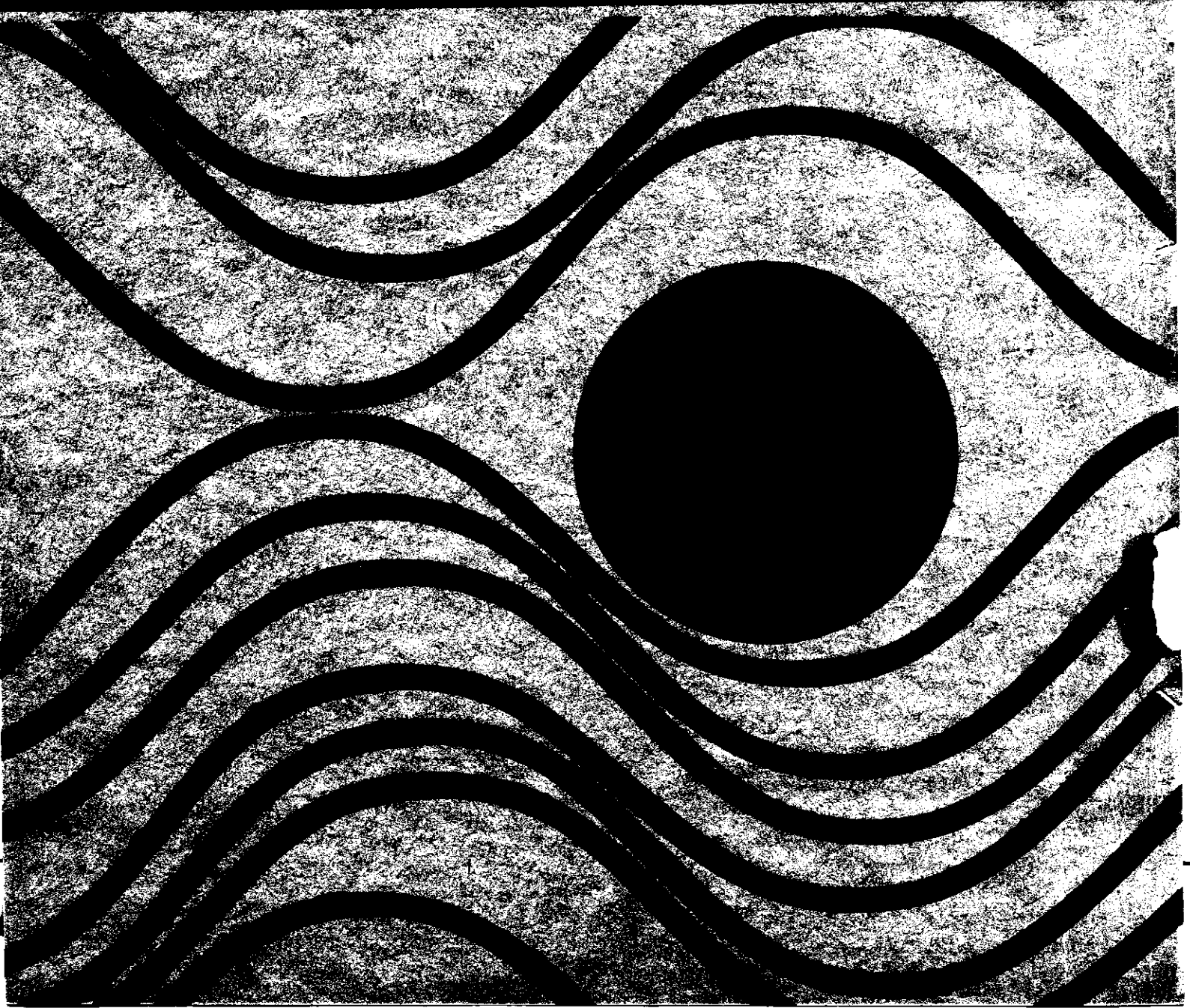


سال ۲۸ - شماره ۱۰۰



«اجتبا قطعاً نباید هیچ غربی داخل شوند و در امور سیاستیه داخله نمایند»  
«حضرت عبدالباہ»

# آہنگ بدیع

سال

۲۸

شماره‌های

۶۹۵

۱۱ شہر الکلمات الی ۱۵ شہر العزۃ ۳۰ بدیع

مرداد و شہر یور ۱۳۵۲

---

مخصوص جامعہ بہائی است

# فهرست

صفحه

- ۱- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء ۲
- ۲- آیه مبارکه «هل من مفرج...» ۳
- ۳- یادداشت ۱-خ ۴
- ۴- «کنت کنزاً مخفياً...» ۵
- ۵- سه رباعی از عزیزالله مصباح ۱۸
- ۶- تضادف یا اراده دکترا مین الله مصباح ۱۹
- ۷- اخبار مصور ۲۵
- ۸- شرح زندگانی جناب استاد محمود سلمانی محمد منوچهری ۲۸
- ۹- از نامه های دوستان ۳۰
- ۱۰- قسمت نوجوانان ۳۳



بهر

سیلابه جناب محقر عیدیه به آند الابر

بهر الابر

اسحق جابر ذوالکلال چشم پریش که نور ملا علی مشایخ نماید  
 گوشه نازین که در این ملکوت همیشگی مشایخ کن  
 که نفعات قدس تشمام نماید و زبانی بگش که بی سرراری نماید  
 و قدمی بردار که از مغان تا لامکان نفس طری نماید و کفر سفیان

که در در هر مورد سبب مبذول نماید

ع ع

هَلْ مِنْ مَفْجٍ غَيْرِ اللَّهِ فُلٌ سُبْحَانَ اللَّهِ  
هُوَ اللَّهُ كُلُّ عِبَادِهِ وَكُلُّ بَابٍ فَآمُونِ



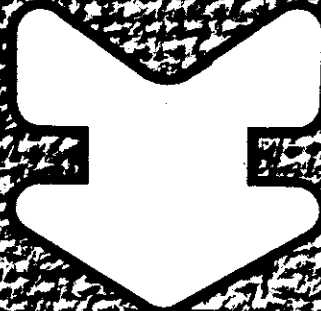
# یادداشت...

۱-خ

دوشنبه ۲۹ مرداد ۵۲: جلسه ای داشتیم در حضور جناب دکتر روح عضو محترم بیت العدل اعظم . از خیلی چیزها صحبت داشتند . از آرزوی سی ساله خود و خانمشان برای زیارت خطه مقدس ایران . از عوالمی که در بیت مبارک طهران ، بیت مبارک شیراز ، تاکر و سایر امکنه مقدسه این مرز و بوم داشته اند . از شکوه و زیبایی و پیشرفت ایران که بیش از انتظارشان - با علم باینکه مهد امر جمال اقدس ابهی باید چنین باشد - بوده است . از تمدن تابناک اسلامی که به برازنده ترین صورت ممکن در مساجد و مناره های اصفهان منعکس گردیده است . از تمدن پاک زرتشتی که با عظمتی جاودانه در تخت جمشید جلوه گری میکند . از باستانی این قروغ ایزدی از یطن خورشید نوار امر آنگونه که آفاق را منور ساخته است . از ایمان و اخلاص و عشق و محبت احبای کشور نازنین ایران . از سهم بزرگی که اینان در ساختن تمدن جهانی امر بعهده داشته اند . از آینده ای که شکوهمند و نه بس دور در انتظار این خاک پاک خواهد بود . از سیل زائرین بهائی که از سراسر عالم بقصد دیدار زادگاه نقده اولی و جمال ابهی به این کشور سرازیر خواهند شد . از موفقیت تحسین انگیز یاران ایران در بیایان رساندن نقشه نه ساله . از قدرت جهانی امر و انسجام و نیرومندی اندام و عضلات آن . از نقشه آینده بیت العدل اعظم که ابواب فضل و رحمت آن در رضوان ۱۳۱ بروی مشتاقان و منتظران باز خواهد شد . از کیفیت عظیم و ابعاد و اهداف حیرت انگیز این نقشه ، از موسسه جلیله دار التبلیغ و اهمیتی که از نظر هماهنگ کردن اقدامات تبلیغی خواهد داشت ، از ابتیاع قصر مزرعه و اراضی حول آن ، از اتمام آخرین ضلع حول حرم اقدس ، از ارتفاع ساختمان مرکز اداری جهانی امر در قلب کرمان و در کنار مرکز روحانی امر ، از اساسنامه دیوان عدل اعظم الهی و عظمت و اهمیست آن ، از پیام محبت آمیز رجبال بیت العدل اعظم ، از صلح ، از یگانگی ، از انسانیت ، از عشق ، از محبت ، کمال ، آزادی ، از همه خوبیها ، از همه زیباییها . . . . .



# کنت کنزا مخفیا



معیین افغانسی

الخلق لاعرف) مرقوم فرمایند . جمال کبریائی انجام این امر را به حضرت مولی البری محسول فرمودند در نتیجه لوح مهیمن کنت کنز ( ۲ ) در بغداد ( ۳ ) از کلک گهر بار مرکز میثاق الهی شرف صدور یافت که ما خدا صلی حقیر در نگارش این مقاله همان لوح مبارک است .

در ایامیکه جمال قدم از کوههای سلیمانیه مراجعت فرموده و در بغداد تشریف داشتند شخصی از عرفا موسوم به علی شوکت پاشا ( ۱ ) بحضور انور مشرف گردید و تقاضا نمود که هیکل مبارک شرحی در باره حدیث معروف قدسی ( کنت کنزا مخفیا " فاحبیت ان اعرف فخلقت

( ۳ ) حضرت ولی مقدس امرالله در گاد پاسزیای در حین شرح ایام بغداد تصریح میفرمایند که نزول این لوح در بغداد بود ما است .

( ۱ ) صفحه ۴ مکاتیب عبدالبها جلد دوم .  
( ۲ ) این لوح در ابتدای مکاتیب عبدالبها جلد ثانی مندرج است .

این لوح اعزاز منع که در عالم عرفان و تصوف  
نادر و در جا معیت و کاملیت فرید و بی مثل  
میباشد صدورش از جوانی ۱۵ ساله سبب تحیر  
و تعجب و فیر ظما و عرفا گردید .

قبل از آنکه به تشریح این لوح بپردازیم  
اشاره به دو نکته لازم و ضروری بنظر میرسد :

نکته اول اینکه متشرعین فقها اساس  
حدیث کنت کنز را متزلزل پنداشته اند و آنرا صادر  
از لسان پیغمبر ندانسته و مجعول میدانند و  
دلیلی که بر ادعای ایشان اقامه میکنند اینست که  
میگویند در این حدیث مذکور است که کنت کنز  
مخفیا . . . . . و میگویند که کلمه مخفیا از نقطه  
نظر علم صرف صحیح نیست زیرا که عرب نگفته  
است الطاف مخفیه بلکه گفته است الطاف خفیه  
و چون کلمه مخفیا اشتباه میباشد و از لسان پیغمبر  
هم کلام خدا صادر نمیشود بنا "علی ذلك این  
حدیث از حضرت رسول اکرم نیست .

ولی این علمای ظاهر بین که صرفاً به  
شئون و نبوی توجه داشته و هر آنچه را که  
مخالف امیال و احوال نفسانی خود میدیدند نفی  
و رد میکردند واقف نبوده اند که کلمه مخفیا  
درست استعمال گردیده و اشتباه نیست زیرا  
مجرد این کلمه خفی میباشد که از باب آمده  
است یکی باب فعل یخفی ( باب دوم ) که کلمه  
خفی در اثر ورود به این باب بصورت خفی یخفی  
درمیآید مانند ضرب یضرب و دیگری باب فعل  
یفعل ( باب چهارم ) که کلمه خفی پس از ورود  
به این باب به خفی یخفی تبدیل میشود مانند  
علم یعلم . کلمه مخفیا از باب دوم بدست  
آمده و صحیح میباشد مانند کلمه رمی که چون  
به باب دوم برده شده کلمه رمی بر وزن مخفی

و رمیا بر وزن مخفیا از آن استعمال گردیده  
است . علیهذا کلمه مخفیا صواب بوده و  
اشتباه نمیباشد .

صرف نظر از مطلب فوق حدیث مزبور از ناحیه  
جمع عرفا و صوفیه اعم از شیعه و سنی تصدیق  
گردیده و به آن صحه گذاشته اند . حتی  
ملا محسن فیض کاشانی که از جمله فقها و مجتهدین  
میباشد این حدیث را در کتاب کلمات مکتوبه  
و سایر کتب خود ذکر کرده است .

نکته ثانی آنکه مطالبی را که حضرت عبدالبهاء  
روح العالمین له الفداء در این لوح فخی  
تفسیر و تشریح میفرمایند بهیچ وجه من الوجوه  
عقاید اهل بهاء نیست و حضرتشان مسائیل  
مندرجه در این لوح را از دیدگاه عرفا و اهل تصوف  
بیان فرموده اند ، گویا اینکه خود هیکل مبارک باین  
مطلب در لوح دیگر اشاره فرموده اند که ( بعضی  
تعبیرات نظریه مشرب بعضی ذکر شده است ) ( ۱ )  
و عقیده دیانت بهائی را در انتهای لوح کنز  
با جمال بیان میفرمایند که از بعد خواهد آمد .  
حضرت محمد فرمودند که خداوند گفته  
است : کنت کنزاً مخفياً ما حببت ان اعرف  
فخلقت الخلق لاعرف . یعنی حق فرموده  
است ، که من گنجی پنهان بودم پس دوست  
داشتم که شناخته شوم لذا موجودات و کائنات  
را خلق کرد تا اینکه مرا بشناسند .

رعایه " للاختصار میتوان بیان داشت که  
در حدیث کنز به چهار مقام اشاره شده است :

- ۱ - مقام کنز مخفی و مراتب آن .
- ۲ - مقام محبت و اقسام آن .
- ۳ - مقام خلقت و انواع آن .
- ۴ - مقام عرفان و طرق آن .

قبل از تشریح مطالب فوق خاطر قارئین کرام را باین نکته مهم معطوف میدارد که ترقیم جمیع حقایقی که حضرت عبدالبها در لوح کنت کنز بیان فرموده اند از عهدہ این مقال خارج است و برای توضیح و تشریح حقایق مندرجہ در لوح مزبور شایسته است که قاموسی در زمینہ این لوح مبارک توسط اساتید فن نگارش یابد و آنچه که در اینجا تحریر میآید عسری از اعشار محسوب است .

## ۱- مقام رکنز مخفی :

محققین عرفا و صوفیہ معتقدند کہہ برای حق جل جلالہ مراتب و مقاماتی موجود است یکی از این مراتب کہ اعلیٰ ترین مقام و مستورترین مرتبہ بودہ ، رتبہ احدیت است و میگویند حقیقت وجود کہ عبارت از خداوند است مقام ذاتی و حقیقی اش مرتبہ احدیت میباشد کہ عقول بشری از عرفان این مقام قاصر و عاجز است و معتقدند کہ در این مقام ہمہ چیز ذات است و جز ذات حق چیز دیگری نیست . در مقام احدیت تشبیه میکنند ذات خداوند را بہ معشوق زیبا کہ در نہایت عظمت و زیبایی در پس پردہ غیب نشسته است و کس دیگری جز او در آنجا نیست .

دلارا شادی در حجلہ غیب  
میرا دامنش از تہمت عیب  
نہ با آئینہ رویش در میانہ  
نہ زلفش را کشیدہ دست شانہ  
صبا از طرہ اش نگسسته تباری  
ندیدہ چشمش از سرمہ غباری  
و چون غیر از ذات حق در آنجا کس دیگری

وجود ندارد لذا عاشق نیز خودش است ، یعنی حق تعالی با اعتقاد صوفیہ در آن مقام بہ ذات خود عشق میورزد .

نمای دلبری با خویش میساخت

قمار عاشقی با خویش میساخت

و چون عالم احدیت است و جز ذات چیز دیگری در آنجا یافت نمیشود لازم میآید کہہ عشق نیز خودش باشد . بنابراین اتحاد عشق و عاشق و معشوق در پس پردہ احدیت تحقق مییابد . در این مقام نشانه ای از اسماء و صفات موجود نیست ، صحبت از کائنات و موجودات نیست صحبت از عوالم مختلفہ وجود نیست ، صحبت از فرشته و ملکوت نیست ہمہ در آنجا معدومند ، در حقیقت در رتبہ احدیت عالم وجود در کنج عدم افتادہ است و اثری از آن مشہود نبودہ و معرفت این مقام ہم برای کسی میسر و مقدور نیست . باین جهت آنرا تعبیر میکنند بذات غیب منبع لایدرک .

دل سوخت بر عارفی رہ نمود

کہ میگفت با آہ و افغان و درد  
کہ عمری در این راه بشتانستم  
نہ رستم نہ وارسته ای یافتم

اسم دیگری این مقام ، غیب هویت است یعنی هویت و حقیقت وجود در مقام احدیت غیب و پنهان شدہ است .

نام دیگری منقطع وجدانی است بدین معنی کہ قلوب صافیہ و عقول منورہ بشر کہ قادر بہ درک روابط عالم وجود هستند چون بآن مقام میرسند منقطع شدہ و رشتہ تفکراتشان گسسته میشود . صوفیہ برای اینکہ بگویند عرفان را اہدا بآنجا راہی نیست نام دیگری برایش قائل شدہ اند موسوم بہ مجهول مطلق ، مدل بر این معنی کہ بہیچ نحوی از انحاء قابل شناخت

نیست زیرا انسان مجهول را بوسیله مقدمات معلومه میشناسد و وقتی چیزی من جمیع الجها مجهول شد دیگر معلومی موجود نیست تا بتوان بوسیله قیاس با آن پی به مجهول برد .

این اولین رتبه از مقام کنز مخفی بود که شناسائی آن یعنی معرفت ذات الهی برای احدی مقدور نیست .

جمال اقدس الهی در لوح معروف به حمد مقدس در مورد عجز عقول بشری از عرفان ذات پروردگار میفرمایند :

( . . . . . ) چه بلند است بدایع ظهورات عز سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد ادنی تجلی آن معدوم صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شئون قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از اول لا اول الهی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود . . . . . عرفان عرفا و بلوغ بلغا و وصف فصحا جمیع به خلق او راجع بوده و خواهد بود ، صد هزار موسی در طور طلب به ندای لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سما قرب از اصفای کلمه لن تعرفنی مضطرب لم یزل به طور تقدیس و تنزیه در مکن ذات خود بوده و لا یزال به سمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود . . . . . )

ثانی رتبه کنز مخفی رتبه واحدیت است که عالم اسما و صفات است . در عالم واحدیت حق تجلی ذات خود را در مرایای اسما و صفات مشاهده مینماید . بعبارة آخری حق که از پس پرده احدیت بیرون آمد عالم اسما و صفات شروع شد .

بیرون آمدن از قلیم تقدس

تجلی کرد بر آفاق و انفس

بهر آئینه‌ئی بنمود روشنی

بهر جا خاست از وی گفتگوئی

از جمله اسما اسم عظیم است که صفت مشبیه است . این کلمه دلالت بر روشنی دارد یکی علم که مفهوم یا حقیقت خاص مستقلی است و دیگری آن کسی که دارای این علم است در حالیکه در عالم احدیت بحثی از صفت و اسم نبود .

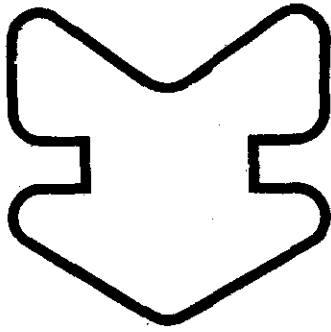
البته مراد این نیست که در مقام واحدیت اسما و صفات مجزا از ذات باشند بلکه صفت در این مقام عین ذات است فی المثل وقتی که گفته میشود خداوند عالم است ، مقصود این است که ذات حق علم صرف است ، نه آنکه ذاتی باشد که متعلق بنام علم داشته باشد چه اگر قائل به انفصال شویم لازم میآید که ذات پروردگار مرکب باشد و شیئی مرکب در وجود و تحقق خود احتیاج به اجزایش دارد و چون احتیاج بمیان آید از رتبه خدائی هبوط میکند چه که خداوند غنی بالذات است گذشته از این ترکیب و تحلیل از خصائص ماده است و این مسلم است که ذات الهی در عالم تحیز نبوده و منزله از شئون مادی است .

کلمه احد دلالت بر یکتائی داشت ولی کلمه واحد اسم فاعل است یعنی ذات دارای وحدت . لهذا چون در رتبه دوم ذات الهی به قید اسما و صفات تلقی میشود موسوم به عالم واحدیت میباشد ، یعنی عالم تجلی ذات در مرایای اسما و صفات .

حضرت عبدالهبا جل شانه در باره مقامین احدیت و واحدیت در لوح جناب محب علی میرزای شیرازی میفرمایند :

( . . . . . نور حقیقت چون در زجاجه احدیت اشراق نمود عاشق و معشوق دست در آغوش گشتند و احدیت حکمش چنان نافذ و قاطع که گوئی معشوق بود نه عاشق یا عاشق بود نه معشوق و اسما و صفات و تشخصات و تعینات





## ۲- مقام محبت :

حضرت مولی‌الوری در لوح کنز اشاره فرموده اند  
که مقام محبت فوق عالم احصاء و بیان طاثر است  
و سالکین سهیل عرفان و متمسکین بحور ایمان  
بجهتی خاص در این مقام سکوت اختیار نمودند  
و لب نگشودند زیرا عشق و محبتی که حق قبل از  
ظهور کائنات و موجودات به جمال خود میبخت که  
سرچشمه جمیع محبتها و عشقها شد، عین ذات حق  
بود و انفصالی بین محبت و ذات احدیت نبود  
و این مبرهن است که ذات الهی لم یزل مقدس از عرفا  
ولا یزال منزّه از توصیف و بیان بود و هست و اگر  
ارجل عقول انسانی قرون متعادی در پیرهشناسی  
ذات احدیت سالک گردند شهری طی ننمایند .  
هرچه گویم عشق را وصف و بیان

چون به عشق آیم خجل مانم از آن  
معهدا برخی از عرفا مقامات محبت را در  
چهار رتبه منحصر دانسته اند و حضرت عبدالبهاء

حقایق ممکنات است در علم حق تعالی و معیاری  
دیگر صور ممکنات را در علم حق که حقایق موجودات  
است اعیان ثابتة گویند (۱)

حکما کلیات را ماهیات و حقایق و جزئیات  
آنها را هویات نامند و بنا بر این ماهیات عبارت  
از صور کلیه اسمائیه اند که متمسکین در حضرت علم اند  
و بواسطه فیض اقدس اعیان ثابتة و استعدادات  
اصلی آنها در علم حاصل میشوند و بواسطه  
فیض مقدس آن اعیان در خارج تحصیل مییابند (۲)  
بنا بر این اعیان ثابتة عارفان همان نقشی  
را در وجود دارد که مثل افلاطونی و عقول و نفوس  
طولیة فلاسفه مشاء دارند .

بعضی از متکلمین حد فاصلی میان موجودات  
و معدومات قائل بوده و گویند ممکنات قبل از  
وجود نه معدومند و نه موجود بلکه ثابت اند .

بنا بر این مقصود آنها از اصطلاح اعیان  
ثابتة و ثابتات واسطه میان وجود و عدم است .  
اعیان ثابتة را موجودات ذهنیه نیز میگویند زیرا  
دارای ثبوت ذهنی هستند نه وجود عینی مانند  
زمان که موجودی ذهنی است و وجود خارجی ندارد .

حضرت عبدالبهاء جل شانه در یکی از  
الواح میفرمایند : ( زمان ثبوت دارد ولی  
وجود ندارد ) ۴ . و بالجملة صوفیه معتقدند  
که اعیان ثابتة صور علمیه الهیه بودند که راحه  
وجود عینی استشمام ننموده و صرفاً " بوجود علمی  
موجود شدند .

گویند وجود خارجی منشأیت اثر است و یا اشیا در  
خارج منشأ اثرند و یا آثار وجودی اشیا منوط بوجود  
خارجی و عینی آنها است ( فرهنگ علوم عقلی صفحه  
۲۴۴ )  
۴- صفحه ۱۰۳ ، مائده آسمانی مجلد ثانی .

۱- تعریفات جرجانی صفحه ۱۹ .

۲- شرح فصوص الحکم قیصری و شرح گلشن راز .

۳- کلمه خارج در فلسفه در مقابل ذهن است چنانکه

عز سلطانہ مراتب محبت را درینج رتبه قلمداد فرموده اند .

و اما آن محبت یا از مقام جمع به جمع است و آن عبارت از مقامی است که ذات احدیت بدون توسط مرایا و مجالی موجودات بجمال خود عشق میباخت و این ظهور و تجلی ذات است در نفس ذات . در این مقام حقایق عاشقین در کتم عدم مستور ولی ذات احدیت رایت عشق و محبت برافراشته است .

و این محبت از مقام جمع به تفصیل است و این مقامی است که حق انوار جمال خود را در مظاهر بی شمار و مرایای کائنات مشاهده مینماید یعنی در این مقام آیات و نشانه های عشق الهی در مجالی موجودات عیان گردیده و آن ذات یگانه تصویر طلعت خود را در این مجالی ملاحظه فرماید .

تا که عشق نهان نشد پیدا

اثری از جهان نشد پیدا

تا دل از سوز نار عشق نسوخت

پرتو نور جان نشد پیدا

کنت کنز ابیان این نکته است

آه کین نکته دان نشد پیدا

عشق تا جلوه بدیع نکرد

زین معانی بیان نشد پیدا

و این محبت و میل روحانی از مقام تفصیل به تفصیل است و این مرتبه یعنی است که میفرماید ( سنویہم آیاتنا فی الافاق ) . یعنی نفوس بشری لیمان جمال مطلق را در مرایای ممکنات و تجلیات انوار فجر ربانی را در مظاهر کائنات مشاهده مینماید .

در این مقام هر چه عشاق الهی در موجودات

نظر مینمایند جز حق وجودی نمیبینند و نشانه های جز آیات توحید نمیبینند . این مقام را اصطلاح عرفا به توحید شهودی تعبیر شده است به این معنی که مجرد و بان حضرت احدیت بهره چه که نظر میافکنند آنرا دلیل و آیتی بر توحید حق مبینند . صوفیه معتقدند که تمام جهان جلوه گاه جمال خداوند است و هر یک از کائنات بمثابة آئینه های است که عکس آن معشوق روحانی را منعکس مینماید الا ای گوهر بحر مصفا

که در عالم توئی پنهان و پیدا

برای جلوه عشق جهان نسوز

بسی آئینه ها کردی زاشیا ( ۲ )

و این حب و عشق از مقام تفصیل به جمع

است و این رتبه یعنی است که عشاق آن ذات یگانه

جمال معشوق را منزه از وسائل و میرا از مرایا و

مجالی مشاهده مینمایند . یعنی در این مقام

محبان طلعت محبوب از تکثر وجود به واحد

حقیقی پی برند و مطلقا بحق ناظر گردند و چنان

مجدوب آن جمال قدیم شوند و مستغرق لمعات

آن آفتاب سلطان احدیه گردند که از عالم و ما فیها

بی خبر شوند ، و فرموده مبارک حضرت مولی الوری

" از قطره فانی به بحر باقی راجع گردند " .

و اما پنجمین رتبه مراتب محبت یعنی رتبه

که حضرت عبدالبها " عز اسمعلا علی آنرا بقاید

صوفیه اضافه فرموده اند عبارت از میل روحانی

و محبت واقعی مجتذ بین جمال احدیت است

بجمال خود در نفس خود که این مقام از رتبه

محبت جمع به جمع حکایت نماید . سالک در این

مقام لوا مع آن شمس احدیت را از مشرق جمال خود

مشرق بیند و از فقرات بفتنای بخت فائز شود

و جمال خود را در جمال حق فانی نگرد و جمال حق

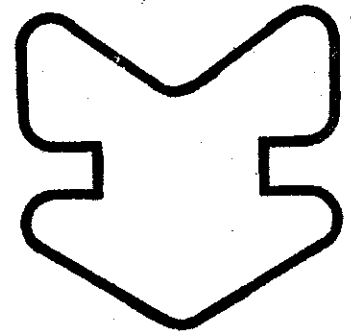
۲- ترجیع بند پنجم حسین منصور حلاج .

۱- ترجیع بند حسین منصور حلاج .

رادرجمال خود باقی یابد . در باره این مقام جمال قدیم عزکبریا در کلمات مبارکه مکتوبه پایین کلمات علیا ترنم فرموده اند . قوله الاحلی :

(ادخل يدك في جيبی لارفع راءسی عن جیبك مشرقا مهیثا) . وحضرت رسول اکرم باین بیانات عظمی تغنی فرموده اند که : (لی مع الله حالات هوا ناوانا هوا لا هو هو وانا نا ( ۱ ) .

باری این مقام منبع در رتبه اول مختص بمظاهر قدسیه الهیه است که انوار طلع مشرق لا نهاییه بر کائنات مشرق و لا نهی است و در رتبه ثانی مربوط است به انفس مجردة انسانیه و صدور ملکوتیه که تجلیات مقام مذکور از شمس مظاهر مقدسه الهیه در مرآت قلوب صافیه ایشان تجلی نموده است .



### ۳- مقام خلقت :

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح میفرماید  
(..... بدانکه خلقت بر دو قسم است ، خلق

- ۱- این حدیث بهانه مختلف روایت گردیده از جمله علامه فیض کاشانی آنرا در کتاب کلمات مکتوبه خود بروایت از حضرت صادق ذکر کرده است .
  - ۲- صفحه ۱۴۰ مکاتیب عبدالبهاء
- مجلد ثانی .

جسمانی و خلق روحانی ( ۰۰ ) ( ۲ ) مقصود از خلق جسمانی تحقق اشیاء است به فیض وجود و لکن مراد از خلقت روحانی ترقی در مراتب وجود و کسب فضائل و کمالات رحمانی و تربیت حقایق انسانی است و این مقامی است که تعلق به آفرینش ارواح مقدسه در هیاکل انسانی دارد و تحقیقش منوط است بظهور مظاهر مقدسه الهیه در عالم کونیه . فرد انسانی در اثر خلق روحانی تولد جدید یابد گویی از عالم اموات بعالم روح و حیات قدیم نهاده و نفسی که از این مقام محجوب ماند از سببین محسوب است و لولاینکه بظواهر دارای حیات و حرکت باشد چنانکه در قرآن کریم در باره حمزه سیدالشهدا<sup>ع</sup> عم رسول خدا و ابوجهل این آیه نازل گردید که : (اومن کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کم من مثله فی الظلمات لیس بخارج منها ) ( ۳ ) . چون حمزه بحضرت رسول (ص) مؤمن گردید حیات روحانی بوی اعطاشد و منظور از شخصی که قادر بخروج از ظلمت نبود ابوجهل است که چون فاقد حیات ایمانی بود در زمیره اموات محسوب گردید . عرفا و صوفیه از نظر اعتقاد به خلقت ماهیات و کائنات بدو دسته تقسیم شده اند . برخی از ایشان معتقدند که موجودات و کائنات مجعول ( ۴ ) و مخلوق نیستند و الهی نیز در اثبات این قول ارائه نموده اند . از جمله دلائل آنکه گفته اند : لزوم ذاتی

- ۳- سوره الانعام .
- ۴- جعل بمعنی نهادن و آفریدن و گردانیدن و اعطاکردن آمده است و در اصطلاح فلاسفه عبارت از اثر خاص فاعل است که مناسب با معنای آفریدن میباشد .



مخلوقات و معمولات حدوث است و حسادت آن است که متصف بعدم (۱) باشد، یعنی قبلاً نبوده و بعد مکنون گردد. ماهیات و اعیان لم یزل در علم حضرت احدیت بوده اند چه که مذکور شد صفات حق عین ذات هستند و نیز علم بی معلوم تحقق نیابد لهذا اگر گفته شود که ماهیات و قابلیت حادث و مخلوق اند لازمیآید که زمانی نبوده و بعد ایجاد شده باشند را این صورت سلب علم از خداوند قبل از خلق حقایق و ماهیات امریست تعبدی و اجباری و این کفری است صریح و آشکار.

دلیل ثانی که قائمه نمودن آنست که گفته اند اگر کائنات خلق و جعل شده باشند ناچار باید معتقد بظلم و جور در خلقت خداوند شویم چه که سرشتی بر سعادت و کینونتی بر شقاوت آفریده شده است و همه موجودات از فیض وجود به یکسان و یک نسبت بهره نبرده اند در این صورت مخلوقات مسئول سعید و شقی بودن خود نیستند.

بهر تقدیر این دسته از صوفیه به ادگه مذکوره و براهین دیگر معتقد گردیده اند که کائنات و حقایق مجعول و مخلوق نیستند بلکه لم یزل در مراتب علم الهی بنحو ساطت و وحدت وجود موجود بوده و از شئون ترکیب و کثرت بری بوده چه که وجود کثرت در ذات احدیت مدلل بر احتیاج و نقص است و حق منزله از این شئون است.

ولکن برخی دیگر از طایفه گلشن عرفان بر آنند که علم الهی مستلزم و تابع معلومات نبوده و نیست و معتقد بخلق کائنات میباشند و در اثبات این مقوله دلائلی چند ابراز داشته :

اول آنکه گفته اند جمیع اسما و صفات الهی از قبیل علیم و سمیع و بصیر و غیره در مقام احدیت عین ذاتند چه اگر بین صفات و ذات حق انفصالی موجود بود بیش از دو حالت متصور نبود، یا اسما و صفات جزء ذات بودند یا خارج ذات. اگر جزء ذات بودند در ذات حق ترکیب لازم میآید و از قبل بیان شد که این گفته باطل است و ذات احدیت مرکب نمیباشد و اگر خارج از ذات بودند تعدد در مقام لزوم مییافت یعنی باید بتعداد ماهیات و اعیان قدیم وجود میداشت که این مطلب نیز قابل پذیرش نیست پس مبرهن گشت که در مرتبه احدیت چنانکه از قبل مذکور گردیده بود صفات عین ذات هستند و این مسلم است که معرفت ذات الهی برای احدی مقدور نبوده و هیچ نفسی تاکنون به شناسائی آن قادر نگردیده است. بنا بر این معرفت صفات حق نیز که عین ذاتند مستحیل و محال است واحدی الی یومنا هذایی نبرده است که علم حق به اشیا چگونه است آیا مستدعی معلومات است یا نه.

دلیل ثانی اینکه گفته اند: اگر علم حق مستدعی معلومات بود چون علم حق عین ذات است و تهاین و تغایری بین آن و موجود نیست ناچار از قبول این مطلب بودیم که ذات حق نیز مستدعی و مقتضی معلومات باشد و این مطلب مردود است زیرا طلب و اقتضا حاکی از احتیاج است و احتیاج صفت امکان است نه وجوب و حق تعالی غنی بالذات است.

دلیل ثالث آنکه بیان نموده اند، مخلوقات و معمولات سعید و شقی خلق نشده اند و خداوند در خلقت موجودات ظلم و جور روا نداشته

است بلکه هر يك از كائنات به اقتضای خود کینونتی را پذیراشده و رتبه بی از وجود را قبول نموده اند .

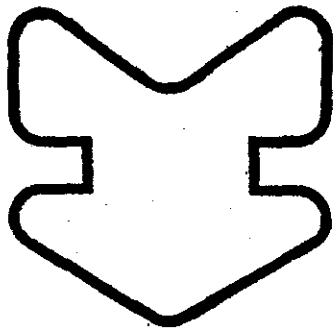
حضرت عبدالبهاء روحی لعنیه الفدادین  
بارہ این مطلب میفرمایند :

( . . . . ) در شمس و اشعه آن ملاحظه نمائید که نسبت افاضه و فعل او بجمیع اشعه یکسان است و لکن اشعه بطلب و رضای خود بعضی در صد هزار فرسنگ در روز شمس مفرگزیده است و بعضی در قریب و حول شمس طائف گشته اند . . . ( ۱ )  
مراد اینست که هر يك از حقایق و قابلیتات که از وجود علمی و معالمت وجود عینی قدام نهادند ذات خود را بروز دادند و حق مسئول نیک بود و مخلوقات نیست .  
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خشن گواینکه اصولاً در عالم وجود بد و شر موجود نیست و بفرموده حضرت عبدالبهاء در کتابت مفاوضات ، شراز اعدام است زیرا که خوبی عبارت از رسیدن بدرجه کمال است ، بنابراین هم گل خوب موجود است و هم خار خوب ، و لکن چون مقام مقایسه پیش میآید بدی و نیکی ظاهر میشود . مثلاً " میگویند گل نسبت به خار خوبست لذا بد مطلق در عالم موجود نیست و همه موجودات در ره کمال گام بر میدارند .

باری دسته اخیر از متصوفه اعتقادشان بر اینست که کائنات مخلوق و مجعولند و در باره خلقت معتقدند که منشاء موجودات هیولای اولی است . یعنی میگویند مبداء عالم عین عبارت است از هیولای و صورت ( ۱ ) . هیولای

جنبه مقبولیت دارد و صورت جنبه قابلیت ، مثلاً یک قطعه چوب را میتوان بد و قطعه تقسیم کرد این استعداد قبول و قطعه شدن را مقبولیت گویند و شکلی را که آن چوب پس از شکستن بخود میگیرد قابلیت نامند . هیولای و صورت همیشه ملازم یکدیگرند و یکی بدون دیگری تحقق نمییابد اعیان و حقایقی که در علم حق بودند از وجود علمی بوجود عینی راه یافتند ، یعنی در ظل اتحاد هیولای و صورت کائنات خلقت یافتند و موجود شدند . عرفا و صوفیه معتقدند که این خلقت کماکان ادامه خواهد داشت تا وقتی که هیولای اولی به تمام معنی از قوه به فعل بیاید آنوقت دوره بلوغ عالم فرا رسیده است و زمانی است که بساط خلقت مادی برچیده میشود زیرا دیگر هیولای موجود نیست که از قوه به فعل نگراشده باشد و معتقدیه اهل تصوف در آن زمان بساط عالم بعد یعنی قیامت گسترده میشود .



## ۴- مقام عرفان :

آخرین مقام از مقامات اربعه مذکوره در این حدیث شریف مقام عرفانست . البته مراد از

۱ - فلاسفه قدیم ماده را هیولای اولی و هیولای صورت مینامیدند .

۱ - صفحه ۳۸ مکاتیب جلد سوم .

عرفان معرفت ذات احدیت نیست چه که از حیثی امکان خارج است و قابل ادراک نیست زیرا ادراک هر شیئی مرتکن بر دو رکن است . رکن اول - احاطه است باین معنی که انسان به سراسر شناختن يك شیئی باید به آن محیط گردد یعنی کیفیات عوارض و اثراتش را بشناسد .

انسان من حیث جمیع الاعضاء موجودی است متناهی و محدود . مثلاً "چشم بشر تا حد معینی قادر بر دیدن اجسام و تشخیص آنها از یکدیگر است و اگر فاصله جسمی از چشم انسان از آن حد معین تجاوز کند از نظر دید انسانی قابل رویت نخواهد بود . بنا بر این چشم انسان محدود است . همچنین گوش انسان نیز عضو است محدود چه که قادر بر شنیدن جمیع اصوات و صداها نیست بلکه تا يك فاصله معین میتواند صداها را بشنود و هر قدر شنونده از منبع صوت دور شود صدا ضعیف تر میگردد و بعدی که دیگر قابل شنیدن نخواهد بود یعنی گوش در آن فاصله قادر بر استماع نیست آزمایشهای متعدد منتج باین مطلب گردیده است که گوش انسان صرفاً "صوتها سی را میشنود" بشنود که تواتر (فرکانس) آنها بین ۲۰ تا ۲۰۰۰۰ باشد یا بعبارت دیگر زمان تناوب آنها بین  $\frac{1}{20}$  تا  $\frac{1}{20000}$  ثانیه باشد . بنا بر این گوش انسان نیز عضو است محدود . هیفتور قوای عقلیه و سایر جوارح و ارکان انسان محدود میباشد در حالیکه ذات باری تعالی نامحدود و غیر متناهی است . در اینصورت چگونه ممکنست که محدود به نامحدود و متناهی به نامتناهی احاطه یابد و آنرا ادراک نماید . انسان حتی بشناخت

کوچکترین ذره‌ئی از موجودات و کائنات عالم که اینبفی و بلیق نائل نگردد دیده است تا چهره سد با ادراک ذات پروردگار که خالق آنهاست . رکن ثانی و طریق دیگر عرفان و شناسائی مشا و معالمت است و آن عبارت از اینست که بین دو شیئی که یکی برای انسان معلوم و دیگری مجهول شیئی که یکی برای انسان و دیگری مجهول است تشابهی موجود باشد و فرد بوسیله آن وجه شبه شیئی مجهول را بشناسد . البته از این طریق فقط شناسائی جزئی حاصل میشود نه کلی باید بین مشبه و مشبه به رابطه‌ئی موجود باشد که آن رابطه عبارت از يك نوع کیفیت است ، مثلاً میگویند : حسین شیر میدان شجاعت است در این جمله حسین را صرفاً "از نظر شجاعت و دلیری به شیر تشبیه کرده اند نه از جهات دیگر . یعنی شجاعت کیفیتی است که بین حسین و شیر بعنوان وجه شبه مطرح گردیده است . وجه شبه همیشه از کیفیات است و کیفیت از جمله اعراض است . عرض آنست که قائم بالذات نباشد بلکه در وجود متکی بغير باشد که آن غیر را جوهر گویند مثلاً "بوی گل عرضی از اعراض است که در وجود متکی بگل است چه اگر گل نباشد بوی گل نیز موجود نخواهد بود حال اگر بگوئیم که میتوان خداوند را به شیئی تشبیه کرد لازم میآید که يك کیفیت هم در خداوند وهم در آن شیئی موجود باشد و حال آنکه کیفیت چنانکه مذکور شد عرضی است و عرضی از جمله شئون عالم امکان است چه اگر در ذات احدیت اعراض موجود باشند وجوه ترکیب در ذات حق لزوم مییابد و ترکیب علامت احتیاج و فقر است و خداوند واجب الوجود (ر)

آن بدون قید و وصف و شرط باشد .

۱- واجب الوجود یا واجب بالذات یعنی موجودی من حیث الذات مصداق موجودیت باشد و موجودیت

است یعنی در وجود خود بدیگری احتیاج ندارد بلکه جمیع کائنات محتاج به حقند ، مثلاً "روشنی هرچیز بنور است اما نور بذاته روشن است - همینطور وجود هر کائناتی محتاج بخداوند است ولی خداوند فی الوجود قائم بالذات است - لهذا معرفت ذات احدیت امری است مستحیل و محال .

حضرت عبدالبهاء "روحی لعنایاته الفدا میفرماید :

( . . . . ) بدان ای سالک سبیل هدی که ابواب معرفت کنه ذات حق مسدود است بر کل وجود و طلب و آمال در این مقام مردود هرگز عنکبوت اوها مبراغصان عرفان حقیقت عزیز علام نتند و پشه خالک پیرامن عقاب افلاک نگرد . . . ) ( ۱ ) . بلکه مقصود از عرفان در این حدیث فخیم معرفت مشارق صفات احدیه و مطالع عزیز سبحانیه است که اسماء و صفات الهی در مرایای هیاکل ایشان تابان و درخشان است .

در خاتمه برای بیان معتقد اهل بهاء در این خصوص بجاست عین بیانات حضرت عبدالبهاء

درج گردد ( ۲ ) :  
" ای سالک سبیل محبوب بدان اصل مقصود در این حدیث قدسی ذکر مراتب ظهور و بطون حق است در اعراض حقیقت که مشارق عز هویتند مثلاً قبل از اشتعال و ظهور نار احدیه بنفسها لنفسها در هویت غیب مظاهر کلیه است . آن مقام کنز مخفی است و چون آن شجره مبارکه بنفسها لنفسها مشتعل گردد و آن نار موقد <sup>حقیقت</sup> ربانیه بذاتها لذاتها برافروزد آن مقام ( فاحشانه ) ان اعراف است ) و چون از مشرق ابداع به جمیع اسماء و صفات نامتناهیة الهیه بر امکان و لامکان مشرق گردد آن مقام ظهور خلق بدیع و صنع جدید است که مقام ( فخلقت الخلق است ) و چون نفوس مقدسه حجابات کل عوالم و سبحات کل مراتب را خرق نمایند و بمقام مشاهده و لقا بشتابند و معرفان مظهر ظهور مشرف آیند و بظهور آیه الله الکبری فی الافئده فائز شوند در آن وقت طلت خلق ممکنات که عرفان حق است مشهود گردد . "

۱ - صفحه ۴۴ مکاتیب عبدالبهاء جلد ثانی .

۲ - مکاتیب جلد ثانی صفحه ۵۰ .

صمیمی بود! شوخی نبود!

"... انسان صمیمی بود، آنچه بود صمیمی بود، ابد آهیچ زوایدی نداشت، همه اش صمیمی بود. مثلاً اگر انسان را وصف می نمود در قلبش بیشتر وصف می کرد. اگر با انسانی الفت می نمود در قلبش بیشتر الفت می نمود.

صمیمی بود! شوخی نبود! اگر از انسانی مگدومی شد نمی توانست با او حرف بزند، می لوزید. عریب است ..."

از خطابه مبارکه حضرت عبدالبها  
مورخه ۲۴ ژانویه ۱۹۱۴ در  
رئای ابوالفضائل.

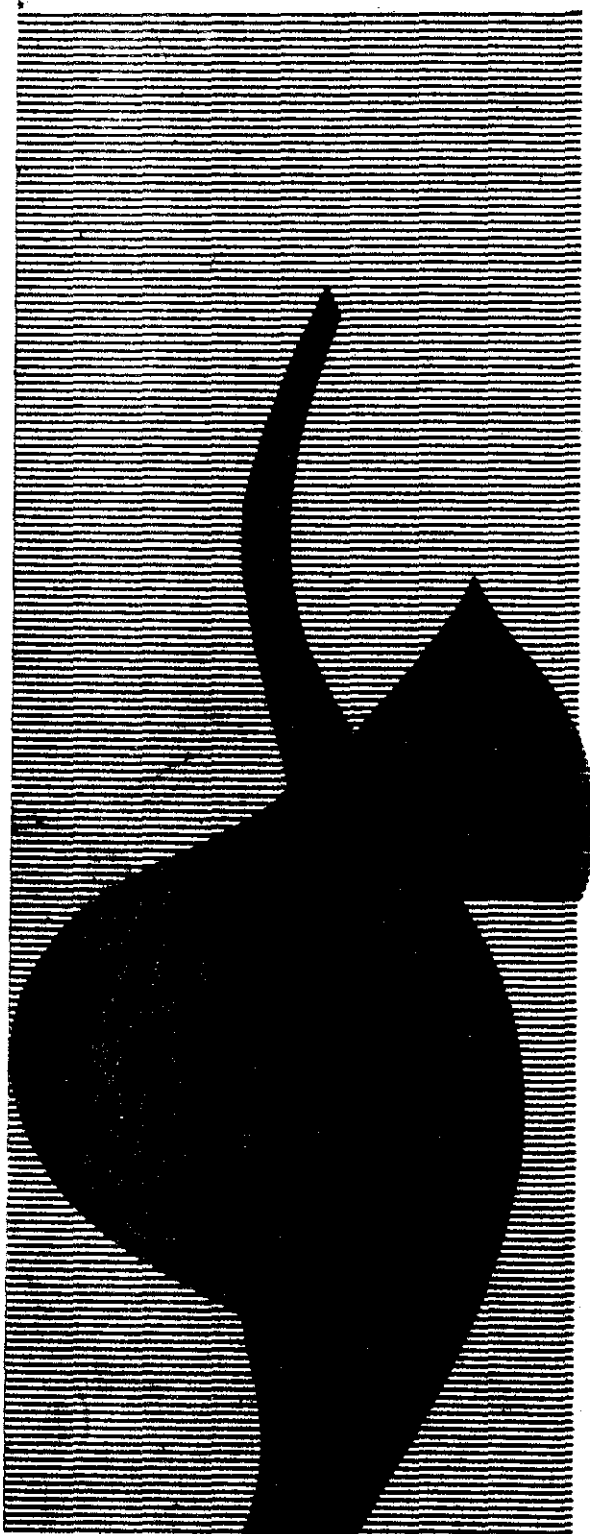
انتخاب دکتر علمبراد داودی

زان باده که ریخت باده پیمای الست  
آن کیست که ساغری ندارد در دست  
دردی کش پیمانۀ عشقیم همسه  
من مست و تو مست و جام مست و می مست

دی ساقی زیبا رخ فرخنده بهم  
پسود زخمخانه توحید میم  
این وجد و نشاط و شادی و ولوله را  
مرهون شراب روح افزای بهم

در مذهب عشق شمع و پروانه یکست  
در بروجرم و کعبه و بتخانه یکست  
اعراض و جواهر و معانی و صور  
چونان صد فند و در یکدانه یکست

" مصباح "



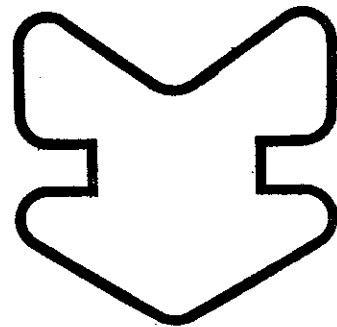
# تصادف یا اراده

ممتدی شد . بسیاری از زیست شناسان (بیولوگها) این فرضیه را با دلایل واضح رد کردند . در آخرین دفعه یکی از استادان گسه او هم مثل مؤلف کتاب در انستیتو پاستور کار میکنند . علت پیدایش را اراده غیبی تلقی کرد . این نامه برای تشکرها و نوشته شده که از فرانسه ترجمه کردم . چون مطلب بسیار مهم بود حواشی نیز برای آن نوشتم که بهتر موضوع مفهوم گردد .

دکتر مصباح

● سال گذشته جایزه نوبل نصیب یکی از دانشمندان فرانسه که در موضوع جهش بگفتی با کتریها کشفیاتی کرده بود گردید . در همان سال کتابی منتشر ساخت موسوم به تصادف و لزومیت در آنجا فرضیه ای بنیاد کرده بود که ایجاب اولین مولکول حیاتی بواسطه تصادف بعمل آمده از طرفی شهرت این مرد دانشمند و از طرف دیگر مساعدت محیط برای قبول این فرضیه ای کتاب انعکاس زیادی پیدا کرد و مورد مباحثات

در حقیقت انتشار کتاب تصادف و لزومیت آینده را ما را با غبار کدورت شدید تیره ساخته بود . چه استنتاج این کتاب که بسیار ماهرانه نوشته شده نه تنها در دیده بصیر بر اساس متین قرار نداشت بلکه سد محکمی برای پیشرفت علم بنظر میرسید . دانش که باید در میدان مکاشفات طی مسافت نماید و دائم در سیر و حرکت کشف حقایق کند و بی بلطائف و دقایق برد . استماع بیانات شعا زنگ غمرا از چهره ی ما زدود . این است که از طرف خود و کسانی که علم را یکی از بهترین طرقات برای کشف حقیقت میدانند از شما تشکر میکنم که این مانع را برداشتید و مردم را برای تجسس آزاد گذاشتید .



پرفسور گرامی :

چند شب پیش من وهمسرم با نهایت سرور بحث بیولوژی شما را در تلویزیون ملاحظه کردیم و از نتیجه صحیح و مناسبی که اخذ فرموده بودید بسیار محظوظ شدیم .

موضوع علت غائی خلقت و وجود مشیت اولیه همه وقت محل بحث های طولانی بوده. علمای قرن نوزدهم که تازه از موهومات و خرافاتی که بعلمت عدم ادراک حقایق کتب مقدسه احداث شده بود رهایی یافته فروضی بر روی مشاهدات سطحی خود بنیاد کردند که با افکار عمیق و آزاد قرن بیستم موافقت نمیکرد. امروز اغلب فلاسفه و علمای شایع الصیت باین نتیجه رسیده اند که قوه مرموز و مستعری این دستگاه خلقت را بحرکت آورده و میگرداند. در نتیجه موجودات زنده مشکله را از ابتدای پیدایش در روی زمین بطرف تکامل سوق میدهد تا بانسان که صورت کامل خلقت است برساند. برگسون Bergson و تیلارد و شاردن Teillard De Chardin فیلسوف و حیات شناس که هر دو از نوابع کم نظیرند غیر منصفانه (۱) مورد ملامت قرار گرفته اند.

۱ - در همان کتاب تنقیداتی راجع بفسوف متینه این دو دانشمند بعمل آمده بود.

۳ - در شب های تار هر کس نظرش بد و نوار شیری رنگ آسمان افتاده که از مشرق بمغرب ادامه دارد. فرضیه هائی راجع باین کمربند که گرد فلک پیچیده شده بنیاد نهاده اند و تحقیقات امروزه دیگر فروض نیست. حقایق علمی است که عقول نوابع را بیبهت و حیرت افکنده و چنان سرگردان ساخته که دیگر مجال فروض و ایهیه باقی نگذارده. در حواشی این نوار که چون خط استوا گرد آسمان حلقه زده کرده است دیده میشود مانند خورشید که جزئی از اجزای کمترین آن توده بخاری است. . . . محیط این نوار . . . ۲۰۰۰۰ سال نوری است و سه ملیون

در صورتیکه فروض آنها بر حسب نقطه اتکا و دیدگاه هر یک بنوبه خود کاملاً قابل دفاع است. با همه این تفصیل ما طریقه حیات شناس بزرگ معاصر ژان رستان Jean Rostand را مرجع میدانیم چه این بزرگوار در حالی که اسرار حیات را در نهایت وضوح و پیدایش فکرت و تکلم را در انسان بطور مشروح مورد بحث و مذاقه قرار میدهد خواننده و شنونده را در اخذ نتیجه آزاد میگذارد تا هر یک بر حسب درجه استعداد و با وجهه نظری که باین مسائل ناظر است قضاوت نماید اما خود او چون هنوز در طی طریق است و در دامنه جبال شامخ علم در صعود هر قدر بالا ترمیرود افق مجهولات را وسیع تر مشاهده مینماید و بتجسسش افزوده میگردد.

نه کشف کهکشانیهای (۳) فضای  
لا یتناهی و نه تحقیق اسرار موجودات بی نهایت

سال لازم است که یک دوره دوران نماید. ولی این تنها صورتی نیست که در آسمان مشاهده میگردد، امروزه یک ملیون از این نوارها که هر یک را گالاکسی Galaxie مینامیم کشف گردیده که هر یک از دیگری تقریباً دو ملیون سال نوری فاصله دارند. برای پیدایش این کهکشانیها فرضیهها شده که بر پایه محکمی قرارند دارد. فرضیه لاپلاس و کانت که مورد واقع شد نبود و باره با تغییراتی که با معلومات علمی امروز موافق تر است نزد یک تر بحقیقت مییابد. در هر صورت پیدایش این گالاکسیها و وجود آوردن کرات دیگر و زمین رفتن هر یک قبل از آنکه کرات دیگر بوجود آرند تمام مطابق نظم و ناموس طبیعی است.



کوچک توانستند باب این سر مکتوم را مفتوح نمایند .

در نتیجه این اکتشافات بیولوژی وحدت حیات از ویروس (۱) Virus يك ملكولى تا انسان محقق گردید و جمیع علمای زیست شناس

اعلام داشتند که با وجود پیچیدگی و آشفتگی کیفیت تکامل موجودات متشکله زنده فقط از طریق جهش بگتی اختلاف حاصل کرده بنشوو نمای خود ادامه میدهند. بطوریکه معلوم میگردد علت تکامل حرکت جوهری است که در نفس حیا

۱ - در حرارت و اشتعال این گالاکسی ها وجود عناصر شبیه بمدار زمین غیر قابل تصور است شاید عنصر نئیدروژن که ساده ترین عناصر است و از یک هسته و یک الکترون تشکیل شده در حواشی گالاکسی و کراتی شبیه بخورشید که یکی از کوچکترین کرات آن است وجود داشته باشد . از این خمیر اولیه گالاکسی ها کرات عظیمی مثل کره خورشید که آبها و امهات کرات دیگرند متولد میشوند . در اینجا نیز کراته نظرانی چند خواسته اند با فرضیات خود تصادف و انتخاب طبیعی را موجد احداث این منظومه های محیر العقول بدانند ولی در قرن بیستم علمای وسیع النظر مستستی و نادرستی فروتن گذشته را بنظر حقارت نگریسته جز با نظر بهت و حیرانی باین صنع الهی دیده نند و ولی لب از اظهار عقیده بسته اند . پیدایش حیات در این کرات نامتناهی نیز رمزی است از رموز طبیعی که فکر آدمی را سخت حیران ساخته نه زمین رشته سرمیتوان تاقتن

نه سر رشته را میتوان یافتن گفتیم که نئیدروژن ساده ترین جسمی است که شناخته شده ( البته این بساطت تقریبی است ) بمحض آنکه حرارت در این

کرات تقلیل حاصل کرد از عنصر نئیدروژن سایر عناصر تا اورانیوم که ۹۲ عنصر بسیط است بوجود میآیند اما برای آنکه شرایط حیات در کره ای جمع گردد بنظر خیلی دشوار میرسد ولی در مقابل کرات نامتناهی واجدین شرایط مانند کره

زمین بطور قطع بیشمارند . وقتی حرارت نقصان پذیرفت آب از ترکیب اکسیژن و نئیدروژن ممکن میشود و ترکیب کربن و اکسیژن انیدرید کربنیک را بوجود میآورد از این دو با ازت پایه و اساس کرسی حیات در روی کره پیدایش حاصل میکند مواد آلمینی از پلی پتیدها ترکیب شده اند و پروتئینها رشته های پیچیده مولکول های درشتی هستند که وزن مولکولی بسیار بزرگ دارند از هزارها قطعات از ترکیبات ورشته های اسید آمینه های مختلف مولکولهای نامتناهی ماکرو ملکول Macro Molecule بوجود آمده محل حیات واقع میشوند . مثلاً يك ویروس تنها ممکن است از يك مولکول فقط بوجود آمده باشد . در راه سلول ملیارها مولکول پروتئین وجود دارد خواه پروتئین مولده از جنس اسید زوکسی نوکلینیک DNA یا اسید ریبونوکلینیک R.N.A باشد و هر یک شخصیت و وظیفه مخصوص دارند . بعضی در تنهائی و بعضی در اجتماع تغرد بدن در مجموع این سلولها و سلسله اعصاب و سلول عصبانه در همه حیوانات به پیچیدگی خود میافزایند و در دماغ انسان این کثرت و تغرد بنهایت درجه میرسد ولی در همه جای حکم جاری است انسان کتاب عالم وجود است که در او فصول و ابواب و عبارات و کلمات و حروف است در نقطه بسیط تا کتاب کامل محیط برای کائنات است در موقع تجدید نظر همه تغییر میکنند و روح تازه میگیرند .

وجود دارد و عوامل خارجی مانند انتخاب جنسی و طبیعی و یا مساعدت و عدم موافقت محیط عامل ثانوی است که ایداً تا شیر در جنین مولد شده ندارد و در خصائص موروثی اثر نمیگذارد.

از تمام مشاهدات و اکتشافات يك قضیه مسلم میتوانیم نتیجه بگیریم و آن این است که هر موجود زنده متشکله از موجودات متشکله دیگری بوجود آمده که بنوبه خود آن موجودات نیز از موجودات متشکله دیگری پیدایش یافته اند ( انتهای این سلسله از وجهت نامعلوم است ) اما کلی و جزئی ساده و پیچیده در تحت يك قانونی در سیر و حرکت کنند . متولد میشوند ، کاری انجام میدهند ، مثل خودی بوجود میآورند ، بالاخره میمیرند . بهترین مثال این پیدایش را با وقت در نمو جنین میتوانیم درك کنیم آنوقت عوامل جزئی یا کلی تر را بهمین قیاس مورد بحث و اقتباس قرار میدهیم .

تخم که از دو گامت Gamet بوجود آمده صورت ظاهر آن بسیار ساده است و در میکروسکپ های نوری در نهایت بساطت دیده میشود بر حسب ظاهر مانند سلولهای ساثره است ولی هیچ يك از آنان نمیتواند جایگزین او گردند زیرا فقط اوست که میتواند تمام سلولهای مختلفه را که هر يك وظیفه خاص دارند از حیض کمون بعرضه شهود کشاند بنابراین برای او شریکی نیست چنین شناسی راه کوتاهی است از علم فسیل پاله اونتولوژی Paleontologie بدین معنی که متفرد شدن بلاستمرها Blastomers (سلولهای اولیه بعد از تقسیم تخم) همان راهی است که ماده حیاتی اولیه در راه تکامل پیچیده تا ثمر عالم امکان یعنی انسان را با حسن تقویم عیان سازد . در این ثمر است که اراده شاعره ظهور میکند و از فرد کامل انسان

عالم وجود حیات تازه میگیرد . از این دو حکم کدام قابل قبول تر و منطقی تر نزد اولوالالباب است ؟ گفته شود از زمشیت اولیه این انسان کامل که بیضه عالم امکان است جمیع کائنات بوجود میآیند و بسوی تکامل میگردانند . یا بگوئیم از امتزاج تصادفی با احتمال يك در میلیار ماده حیاتی بوجود آمده و در طول زمانهای متوالی فقط او توانسته است که قابل ادامه حیات انتخاب شود و به زیست خود ادامه دهد ؟

آیا سزاوار است برای انکار عوامل ما فوق آنچه حس میکنیم هزاران دلیل بر نقص این حکم باطل را بطاق نسیان نهیم و بر این فرضیه بی پایه دل دهیم . بلی برای کسی که مرغ ندیده فقط پرورش و انما نطفه را تحت مذاقه قرار میدهد . از این سیر تکاملی سلولها و تغیر و تغییر شکل هر يك برای تشکیل یکی از جهازا بحیرت و شگفتی میافتد ولی وقتی جوجه خارج شد و مرغ گردید و تخم گذارد میفهمد که نشو و نما بیضه بر حسب میل و کششی است که در خود او موجود است و از آباء خود در کمون دارد . مسئله برایش روشن میگردد ولی فکر تقدیر مونا چر مرغ و تخم مرغ او را مشغول میکند و از این سرگردان رهایی نمیباید تا وقتی خود را از سلسله این تسلسل رهایی دهد آنوقت ملاحظه میکند این نشو و نما کائنات هر چند بصورت متنوعه است ولی بر يك منهج است و هر شیئی باصل خود بازگشت میکند . فقط در انتهای این سلسله قابل ادراك نیست .

راه شناسی آن غیب و آن جوهر الجواهر را کاملاً مسدود است زیرا منزه از هر اسمی است و مبری از هر صفتی ولی مسمای هر اسمی است و منشاء هر صفتی . نه اولی دارد و نه آخری ولی

هر دو و بینهایت در آن ساخت بهم میرسند پس باید انسان را که جامع جمیع کمالات است در نظر گرفت و توجه را بسوی انسان کامل که غاری از هنر نقص است معطوف داشت .

در میان جمیع اسرار طبیعت که دیده علماء را خیره کرده و فاحصین را ببیت وحیرت کشانده حقیقتی است دقیق و لطیفه ایست رقیق که آلف قلوب است و رابط بین نفوس ، چون اثراتش در مقابل دیده بالحس والعیان مشهود است تحقیق و تفحص آن سهل الوصول و خالی از اشکال است ، و آن مشیتی است دارای قوه و قدرتی عجیب که در هر هزار سال بطور تقریب یک مرتبه در یکی از هیاکل انسانی برانگیخته میگردد و آن مشیت در بحبوحه هرج و مرج خلقی بدیج بوجود میآید که در مشیمه ماد رفتوت گیتی نشو و نما کرده مراحل لازمه تکامل را میپیماید تا با حسن التقویم رسد و جا یگزین نظم مندرس قدس شود زیرا هر جامعه مانند هر موجود زنده بعد از وصول بمدارج کمال محکوم بموت و زوال است حال ملاحظه کنیم این اراده چیست که ظلمات را مبدل بنور میکند ، این خلق بدیع کدامست که مبدع در جدد میگردد ، این هیاکل انسانی که بدون وسائل مادی و علوم اکتسابی با قدرت سلاطین و امراء ارض و مخالفت علماء و فضلاء وقت مقاومت کرده نظمی نوین و حیاتی تازه میآورند از چه مبدئی مبعوث میشوند این پرهماها ، بوداها ، موسی ها ، زردشتها عیسی ها ، محمدها که بر حسب ظاهر مانند سایر مردمانند چه نوع انسانی هستند که گلامشان نافذ و حکمشان مؤثر در اعماق قلوب است بطوری که به تنهایی جامعه ای تشکیل میدهند که افراد آن با همه تباین آراء و تخالف از واق حکم یک هیکل پیدا میکنند و متخصصین دانا

و مبتکرین توانا را بوجود میآورند نه تنها مقاومت من علی الارض مانع رشد و نمو این جنین نمیگردد بلکه همه ارکان عالم برای تکامل او در کار میافتند .

آیا فرعون توانست از فرد ضعیفی مانند موسی جلوگیری کند که دستگاہی چون سلطنت داود و سلیمان برپا نسازد ؟ آیا قدرت قاهره رومان با آن همه نظم و اقتدار توانست مانع مشتق ضعفا از آل اسرائیل گردد تا کلام نافذ آنان در قلوب مستعد مظلومان و ساده دلان تاشیر نکند و آنها را از نفحات مسیحا سی حیات تازه عطا نفرماید ؟ آیا جاننازی و فداکاری آن گروه قلیل در بین فتنه کثیرت پرستان با ایجاد مهر و محبت و تالیف قلوب ملک قیصر را مسخر ساخت و معاندین را مقلوب نکرد و در ظل ظلیل رایت کلمة الله علوم و معارف و موسیقی و ادبیات و هنر باوج کمال نرسید ؟ آیا سلطنت پرشکوه ایران توانست از گروه عرب نیم وحشی جلوگیری بعمل آورد که بکساح سلطنتی ساسانی نریزند و بنیاد روم شرقی را از هم نپاشند و بالاخره در تحت قوای اسلام تمدنی ایجاد بنمایند که نصف جهان را احاطه نماید و در موقعی که ملل اروپا غرق توحش بودند علم و صنعت را با علی درجه نرسانند .

این است آن مشیت اولیه که اثراتش کاملاً ظاهراست ، این است آن قوه و قدرت مستور که در جمیع کائنات جاری و ساری است و در انسان کامل در نهایت کمال در جلوه و بروز بسط و هست .

و شریعت آخری یعنی دیانت مسیح و آئین محمد که بحساب تقریب در هزار سال و دو هزار سال قبل در کره زمین متولد شده هسرد و پیوند و رفتوت ولی بر خاطر محترم مستور نیست

که در هیکل انسان سلولهای نخبه و بالغ دماغی پیر نمی شوند و نمیرند . علت پیری اختلال مواد بین سلولی است که دیگر قابل سکنی برای سلولهای اصلی نیستند زیرا از طرفی نمیتوانند برای نسوج تازه مین غذایی نمایند و از طرف دیگر مواد زائده و سمومات باقی مانده محیط را فاسد میسازند .

در حقیقت پیری در هیکل آدمی و جامعه انسانی يك اصله و تعبیر دارد و يك نوع تعریف میشود .

بدون آنکه بخواهیم بشرح علائم پیری این دو تمدن که پایه و اساس آن مسیحیت و اسلام است بپردازیم اثبات مدعای خود را به قول و وحشت زعماء قوم و دانشمندان بپوشانیم که از نزدیکی وضع را مشاهده کرده و خامت و تیرگی احوال افراد را در کتب خود با دهشت و غم تمام مرقوم میدارند و برخی از آنان در نهایت دلسوزی با حسن نیت برای تسکین درد تجویزی میکنند ولی هیبهات بیماری پیری را علاجی نیست . ولی برای ما بهائیان افق عالم بسیار روشن است و با اطمینان کامل حرکت جوهری کائنات را مشاهده میکنیم که بدون هیچ انحرافی بتکامل خود ادامه میدهد و قبل از آنکه آتش آرو علائم مشیبه مانند امروز ظاهر گردد دگیتسی از نفعده ایزدی بارور گردیده و حضرت بهاء الله مانند مبعوثین گذشته آئینی آورده که ادامه ادیان سلف است با این تفاوت که در این سر مستمر بمناسبت پیشرفت زمان و نزدیکی مردمان زمین بیکدیگر اعلام وحدت عالم انسانی کرد تا زبده کائنات یعنی ابنا آدم در تحت خیمه یگانگی بتکامل خود ادامه دهند و ملکوت آسمانی موعود را در روی زمین مستقر سازند . این آئین نازنین

نیز مانند آباء اولین خود بل چندین بار ازین مورد ظلم و اهانت واقع گردید و در مقابل مصائب و مصاعب بیشمار مقابله کرد . هر قدر ضرر بات بی دینی و لطعات مادیت بر شدت خود برای تخریب انظمه گذشته بیافزاید نظم جهان آرا حضرت بهاء الله که خلق مشیت اوست بهتر و زودتر میتواند جمال و کمال خود را ارائه دهد .

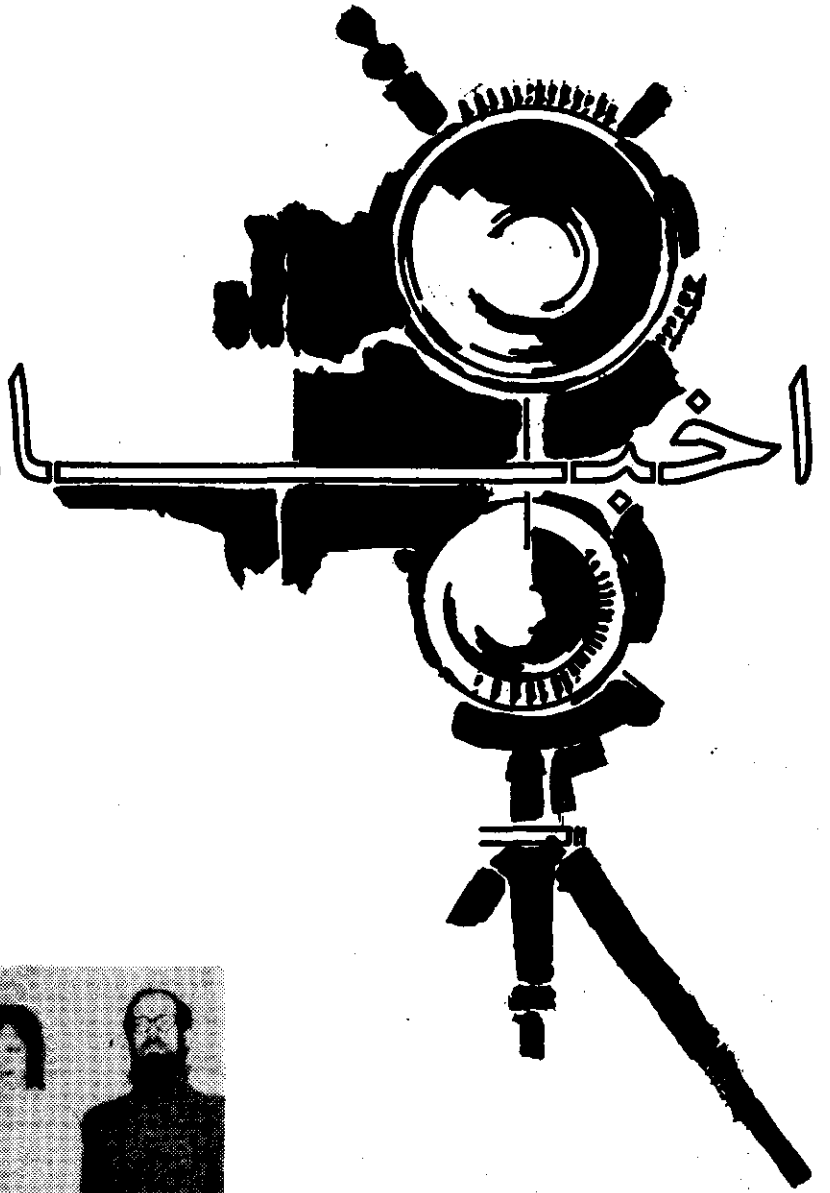
حاملین این پیام در پیش از ۶۰۰۰۰ بلد و قصبه در بسطیط زمین متفرقند تا ملکوت آسمانی موعود جمیع کتب مقدسه را مستقر سازند و بنا نهایت ایقان و اطمینان امروز ائتلاف قلوب نژاد آدم را در اکناف و انحاء زمین از هر نوع نژاد و وطن ملاحظه میکنند و امیدوارند این رابطه عشق و محبت در ظل رایت الهی ، هر نوع تعصب و خود خواهی را از بین برده و عالم انسانی بسیر تکاملی خود ادامه دهد .

پرفسور عزیز : کلمه اثبات شما که در نهایت شهادت " وجود مشیت مستور در خلقت اسرار حیات را بیان میکرد ، چندان ما را بسرشوق و ذوق آورد که سکوت و خاموشی را زنب عظیم شمردیم . برای عرض تشکر این نامه را تقدیم میداریم . میدانیم اوقات شما چقدر مصروف است ، بنا بر این فقط امیدواریم که دفعات دیگر شمارا در مقابل تلویزیون مشاهده کنیم و این سخنان جانپور را که کمتر کسی در این روزگار جرات تکلم به آن دارد استماع کنیم .

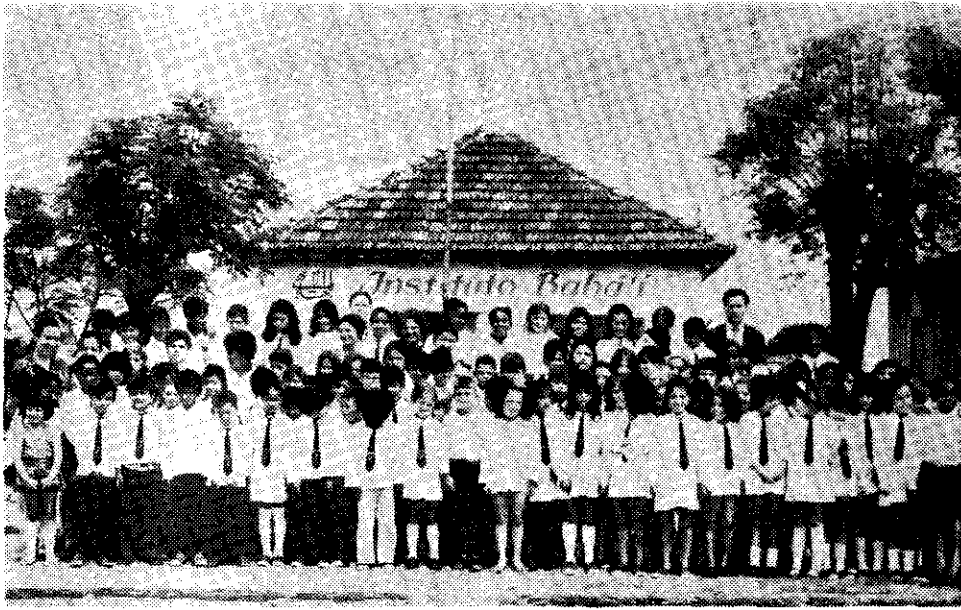
بعد از اظهار غدر خواهی از جرات خود در بیان مطالب بیولوژی در مقابل آن پرفسور عالمقدار تشکرات صمیمانه خود را با اظهار ارادت قلبی تقدیم میداریم .

۶  
۵  
۵

# خبر و محسوسات



اعضای اولین محفل روحانی لیلده هامر  
Lillehammer در نروژ که تشکیل  
آن جزو اهداف نقشه منبع نه ساله  
بود و در رضوان ۱۳۰ بدیع انتخاب  
کردند .



مدرسه بهائی که به همت احمای پرت —  
 آنکره در شهر گراوانانی بوزیل تشکیل  
 گردیده



آقای فرهاد جعفری مهاجر جوان فیلیپین  
 هنگام ملاقات با آقای ویسنته سیبولو  
 Vicente Sibulo شهردار شهر ناگا واهد  
 "الواح ملوک" به ایشان .



اعضای شرکت کننده در مدرسه تابستانه اخیر پاناما .

# شرح زندگانی جناب محمود سلمانی اهل بندرعباس معروف به حاجی

از جناب محمود سلمانی تقاضا شد آنچه از ایام تصدیق و شرح تشریف خود بارض اقدس و حضور مبارک حضرت مولی الوری بخا طریشان مانده بیان نمایند او گفت شجاع نظام حاکم بندرعباس مرا بجرم بهائی بودن چوب زیبا دی زد وقتی نجات یافتم بارض اقدس رفته ومدتی در آنجا سلمانی سرکار آقا بودم وبعد مرخصم کردند ببندرعباس برگشتم در این جا سکوت کرده و دیدگانم بصورت فانی خیره ماند گوئی بازیان دل میخواست بگویند از من شیدا و دیوانه مرکز میثاق جمال اقدس ابهی چه میخواهی و چه میپرسی ؟

لذا بمنشی محترم محفل مقدس روحانی بندرعباس جناب سید عبدالرحمن گلبارانسی علیه بهاء الله مراجعه واستدعا شد جریبان زندگی خادم رب وود جناب محمود را تشریح فرمایند ایشان محبت فرموده داستان زیل را در اختیار بنده نهادند :

جناب حاجی محمود سلمانی اهل دهکده نای بند است که تا بندرعباس سه کیلو متر فاصله



دارد ایشان در سال ۱۲۹۰ شمسی یعنی شصت و یکسال قبل در بندرعباس موفق بتصدیق شریعت مقدسه الهیه گردیده و در جرگه پاران حضرت رحمن وارد میگردد و در سالهای ۱۲۹۴ - و ۱۲۹۵ در شهر بندرعباس آرایشگاهی دائر میکنند و چون در کسب و کار خود مهارت بسزائی داشته بزودی مورد توجه مردم بخصوص اعیان بلد قرار میگیرد او علاوه بر اینکه از فرط اشتعال وانجذاب در خانه اش مرتباً بساط تبلیغ گسترده کرده در محل کسب خود نیز از نشر نجات الله و ابلاغ کلمه الله آتی غفلت نمی نموده تا آنکه متعارج بملکوت ابهی میرزا حسنعلی رئیس پست بندرعباس علیه غفران الله و رضوانه بفتوای شیخ علی رشتی



پیشوای شیعیان آن شهرستان بدست کسان شجاع نظام حاکم وقت شربت شهادت مینوشد احبای این مدینه که از وقوع آن حادثه جانسوز بسختی متاثر و متالم شده بودند گاه گاهی از ظلم و ستم حاکم وقت صحبت هائی مینمایند ماجرا جویمان که هنوز از خون مظلومان سیراب نشده بودند قضا یا را با آب و تساب تمام بگوش خان حاکم میرسانند که بهائیان بر علیه تو متحد و متفق شده و قریبا " دست به اقداماتی میزنند و یکی از مسببین مراجع آنها محمود سلمانی است که خانه و مغازه اش کانون تبلیغ دیانت بهائی است حاکم مرعوب فراشی میفرستد محمود را بایکی دیگر گرفته بس در الحکومه میبرند حاکم آنان را تکلیف بلعن و طعن بر مقدسات بهائی مینماید آنها میگویند ما بهائی هستیم و جز مدح و ستایش بمقدسات خود چیز دیگری از زبان ما نخواهید شنید و هرگاه مایلید ما را هم میتوانید مانند رئیس پست بمقام شهادت برسانید و مطمئن باشید ما در سفر دادرس دیگری جز خدا نداریم حاکم دستور میدهد آنان را فلک نموده و چوب زیادی میزنند بحدی که هردو تا بپوتوان خود را از دست میدهند پس از رهائی محمود به بیثی میروند و از آنجا بهمراه زائرین که عازم کوی حضرت معبود بوده اند به ارض اقدس رفته و دیدگان سرباز سارتر لقای منیر من طاف حوله الاسماء حضرت عبدالبهاء روشن و ساحت دل و جان را مورد غبطه و رشک باغ و گلشن مینماید .

از خود محمود سؤال شد وقتی در محضر مبارک شرح کتک خوردنت بدست شجاع نظام مفروض داشتی چه فرمودند پاسخ داد فرمودند . . . . " شجاع بلاست " " شجاع البلاء " باری شش سال در ارض اقدس و در جوار

پرانوار غصن اعظم الهی ساکن شده و بسنه سلمانی مخصوص هیکل مبارک مفتخر میگردد تا آنکه صعود واقع میشود محمود که تا آن زمان حریا مانند مجذوب و شیفته آن طلعت بی مثال بوده از آن مصیبت عظمی یکباره سر به صحرای جنون میگذارد ناچار حضرت ورقه علیا اورابه بند رعباس بر میگردد و او در دهکده نای بند مسقط الرأس خود منزوی میشود و از یار و اغیار کناره میگیرد روزها از دریا برای سد جوع خود بصید ماهی میبرد از دو شبها در تنه نای اطراف دهکده با محسوب از دست داده اش بر از و نیاز مشغول میشود سرانجام محفل مقدس روحانی بند رعباس او را برده و در حظیره القدس تحت حمایت خود میگیرد که هنوز هم ساکت است و با گذشت ۵۱ سال از صعود مبارک در دریای بهت و حیرت جنسون آسائی غوطه ور میباشد و با آن کثرت سن و جنون پرفنونی که دارد باز چیز هائی از آن زمان به یاد دارد که جسته و گریخته تعریف میکند و گاهی هم زیر لب زمزمه میکند " در سحرها مونس جانم تویی مطلع بر سوز و حرمانم تویی "

" کور به چشعی که گریان تونیست

" خون شود آن دل که بریان تونیست

و هر چه محفل عمومی و کلاس تشکیل میشود آرام میاید و ساکت در گوشه ای مینشیند و گوش فرا میدهد برخلاف سلف خود مجنون که خاک می بیخت و اشک میریخت و لیلی را جستجو میکرد او از لای لای هر جمله ای از آیات و الواح الهی معشوق و محبوب دل و جانش را که با چشم خود شاهد و ناظر صعودش بوده میجوید و میطلبد .

بندر رعباس - فانی - محمد منوچهری

۱۲۹/۱۹/۱ بدیع

●  
جناب مصطفی لطفی نجف آبادی از مهاجرین  
ملك آباد اشعاری سروده و ارسال داشته اند كه  
ابیاتی از آنرا زیلا" درج میکنیم

یا اگر طالبانه هشیاری  
گرتوهم عاشق و گرفتاری  
گردراین راه عازم کاری  
تواگر مرد سرّ و اسراری

تواگر خالصانه دین داری  
خواب در چشم عاشقان نبود  
سرّ دین رابه عقل پیدا کن  
میکنی درك مفز حرفم را

# ز نامه های دوستان

● سرکار خانم شمس الزمان علیقلی ( جمشیدی ) از اولین قطعه شعری سروده و فرستاده اند که  
ضمن تشکر قسمت‌هایی از آن زیلاً درج میشود :

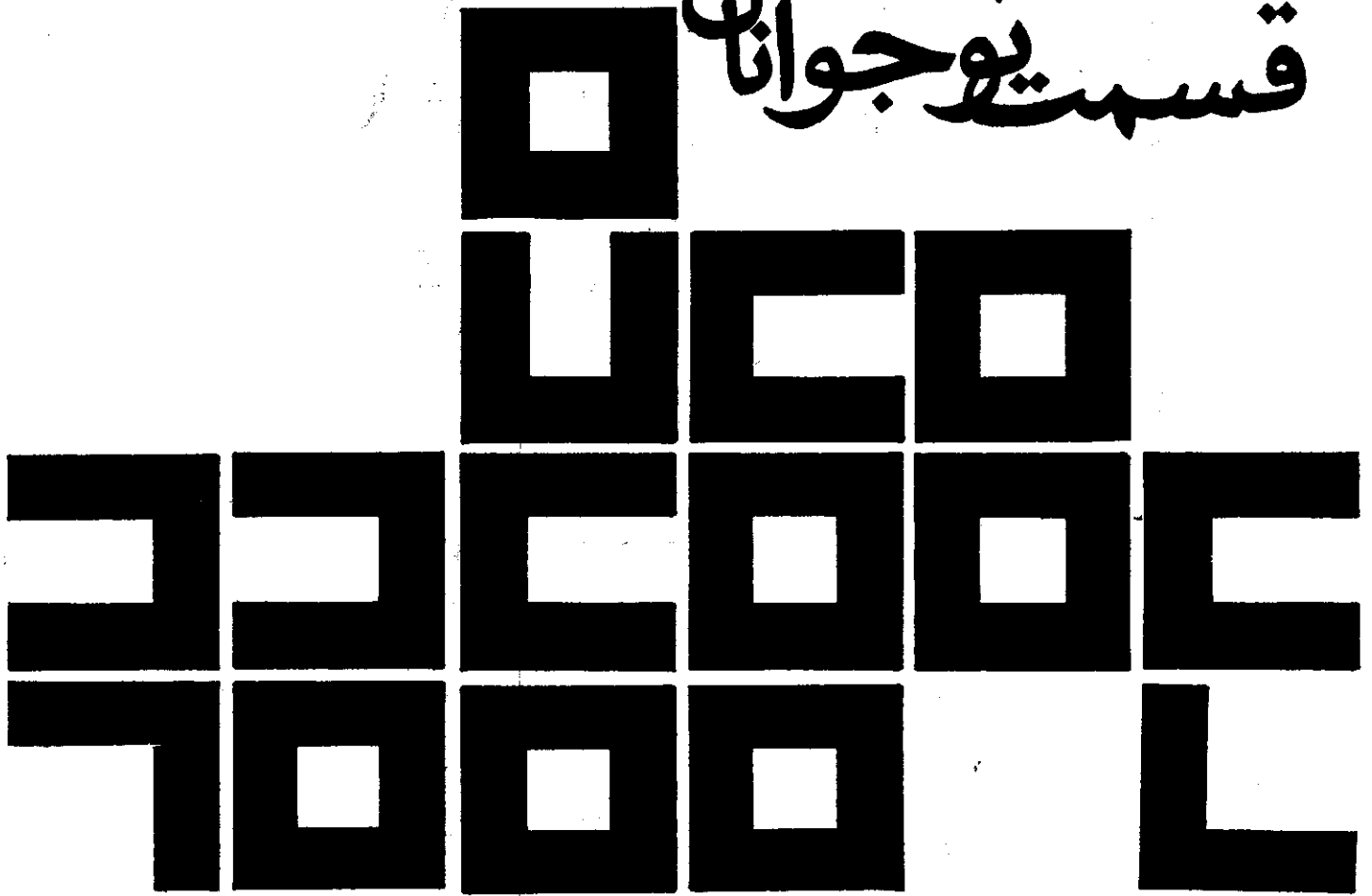
وصفت برون ازهر شمار	عالم بعدلت پایدار	گل از تو گشته مشکبار	بلبل بوصلت بیقرار
جانم بهاء جانم بهاء	جانم بهاء جانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء
صوتت برضوان زد صلا	دراردی آمد این ندا	ظاهر بشد نور خدا	هنگام شادی شد بهیا
جانم بهاء جانم بهاء	جانم بهاء جانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء
ای حضرت عبدالبهاء	ای عندلیب خوشنوا	ای رهنمون ای رهنما	ای مخزن فضل و عطا
جانم بهاء جانم بهاء	جانم بهاء جانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء
گرم فدای روی تو	آن طره گیسوی تو	سرگشته ام درکوی تو	دارم امید از سوی تو
جانم بهاء جانم بهاء	جانم بهاء جانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء	خوانم بهاء خوانم بهاء



● جناب عبد الصمد جابری متخلص به ( مفلس ) از برازجان نامه محبت آمیزی ارسال و قطعاتی  
از اشعار خود را ضمیمه نموده اند که با اظهار تشکر چند بیتی از اشعارشان را زیلاً نقل میکنیم :

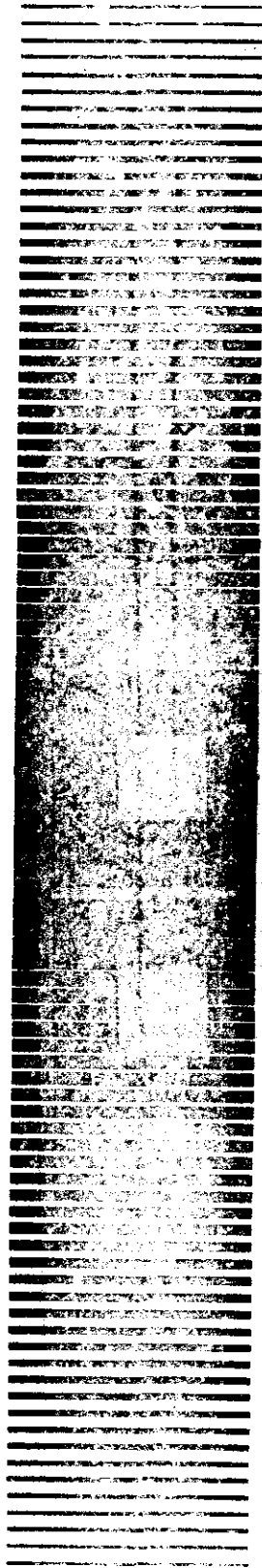
ای خدا این مردگانرا زنده کن	زندگانرا دمدم پاینده کن
بازکن سمع و بصرشان از کرم	بهره شان ده از سر خوان نعم
سازشان آگاه براسرار خویشش	تا که بنمایند طاعت به ز پیشش

قسیت نیوجوانان



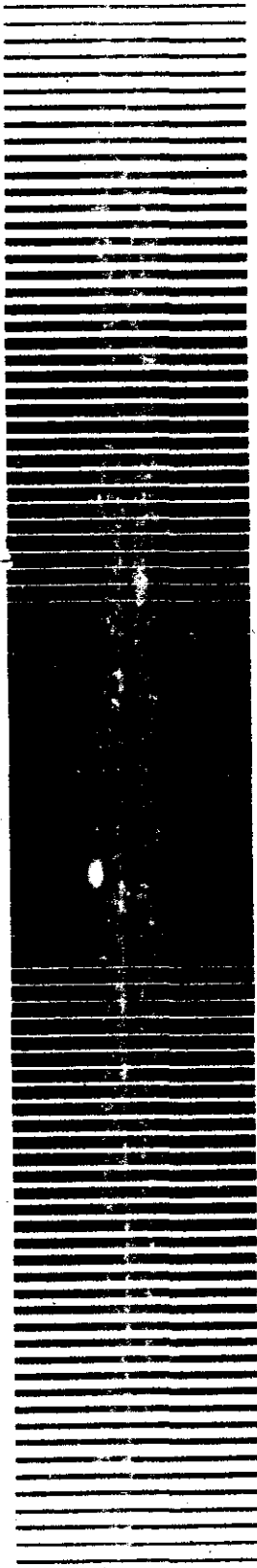
... اسی بار بارانِ بحرِ برین، شمسِ درین آسمانِ حاصلِ پیامِ الهی، تسبیح...  
خداوند شما را انتخاب فرموده تا امرِ الهی را ابلاغ نمایند...

مضمون بیان حضرت نقطه اولی از تاریخ نبیل زندگی



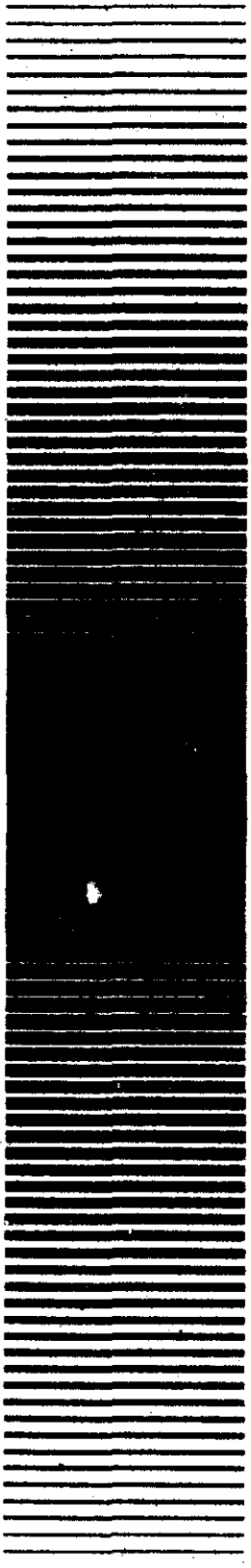
بشرف و مغرب عالم روید و نذا بملکوت الکی کند ...

از کتابت حضرت عبد الہیہ جلد سوم



حال بادشہا و بھقارانِ سما فی اگر دید و محکم پاک پستھانند سبھی برکتش  
مخرد و دست و کلمن تخم لعل آسمانی فضیلت و کثرتش نامحدود و درمخرو  
و اعصار متصل ، ضمنہا تسکینت ...

از کتابت حضرت صدیق البہاء جلد سوم



# حرف‌های در نپشه راه

خوانندگان عزیز :

بایک دنیا محبت دستتان را می فشاریم . در طول شش - هفت سالی که بخشی از آهنگ بدیع را به نوجوانان اختصاص داده ایم ، و بخصوص طی دو سال که کار جدید تحریری اداره این قسمت را بعهدہ گرفته است ، کمتر فرصتی برای گفتگو با شما عزیزان دست داده است ، با اعتقاد بر اینکه نتیجه کار ، گویای کار ماست ، و توجه شما ، بهترین مشوق ما ، تاکنون سخن از خود و برنامه هایمان نگفته ایم و گذشت زمانی قرب به دو سال نشان داد که تا چه حد فعالیت‌های ما نزد شما عزیزان مأجور است و به صواب مقرون .

اما آنچه که باعث شد این سکوت را بشکنیم ، ضرورت و اهمیت مطلبی است که این شماره نوجوانان را بدان اختصاص داده ایم و آن امر خطیر هجرت است ، در باب این اهمیت و ضرورت در این مقام سخنی نمی گوئیم ، چه که این شماره ، اکثراً ، اختصاص بهمین مقوله دارد و ما کوشش کرده ایم مجموعه دل انگیز و نفیسی در خصوص امر مهاجرت ، فراهم آورده و بنظرتان برسانیم و همانطوریکه ملاحظه خواهید فرمود قسمت اعظم مطالب شماره مخصوص به مطلب مورد نظرمان ( هجرت ) تخصیص یافته اما مسئله مهم حفظ تنوع را نیز از نظر دور نداشته و مقالات دیگری هم ، برای شما تهیه دیده ایم .

بیش از این سخنی نمی گوئیم ، و بار دیگر آرزو میکنیم که همه با استظها ر به فضل عمیم جمال اقدس ابدی در راه خدمت به آستان حضرت کبریا ، موید و موفق گردیم ، در یافت نامه ها و نظرات شما برایمان بی نهایت خواستنی و ارزشمند است .

هیئت تحریریه نوجوانان



آنچه در این شماره میخوانید

## بازگشت....

مقاله دلپذیر است از فریده سبحانی  
مهاجر جوان اروپا که میتواند بسی آموزنده  
و بهره بخش باشد. صفحات ۱۱ تا ۱۴

## برایمان دعا کنید....

مقاله ایست که یکی از نویسندگان ما  
در پاسخ مقاله "بازگشت" نوشته و بسوی  
خواندنی است. صفحات ۱۴ و ۱۵ را  
بخوانید.

# گلچینی از نامه‌های مهاجرین . .

برای تکمیل مطالب این شماره نوجوانان  
که اکثر مقالات آن به امر اصیل مهاجرت  
اختصاص دارد ، تفحص کرده ایم در نامه‌هایی  
که ظرف سالهای اخیر مهاجرین جوان و نازنین  
ما از اقصی نقاط عالم بر ایمان فرستاده اند  
و بموقع خود نیز بنظر تان رسیده است ، و آنچه  
در صفحات ۴۷ تا ۵۱ میخوانید حاصل  
نامه های این عزیزان است که مجموعه زیبایی  
و خواندنی میباشد .

## نغمات آسهانی . . . .

با آنکه یکسال از عمر این بخش میگذرد ،  
معذلك<sup>بیت</sup> حسن استقبال دوستان و خوانندگان  
عزیز ، سعی خواهیم کرد که در سال جاری  
نیز این صفحات را داشته باشیم . نغمات  
این شماره را در صفحات ۵۲ و ۵۳ مطالعه  
بفرمائید

## باطبیعت . . . .

نثر شعرگونه ایست از دکتر جلیل  
محمودی ، صفحه ۵۴

## وبار دیگر آن سه عزیز . . . .

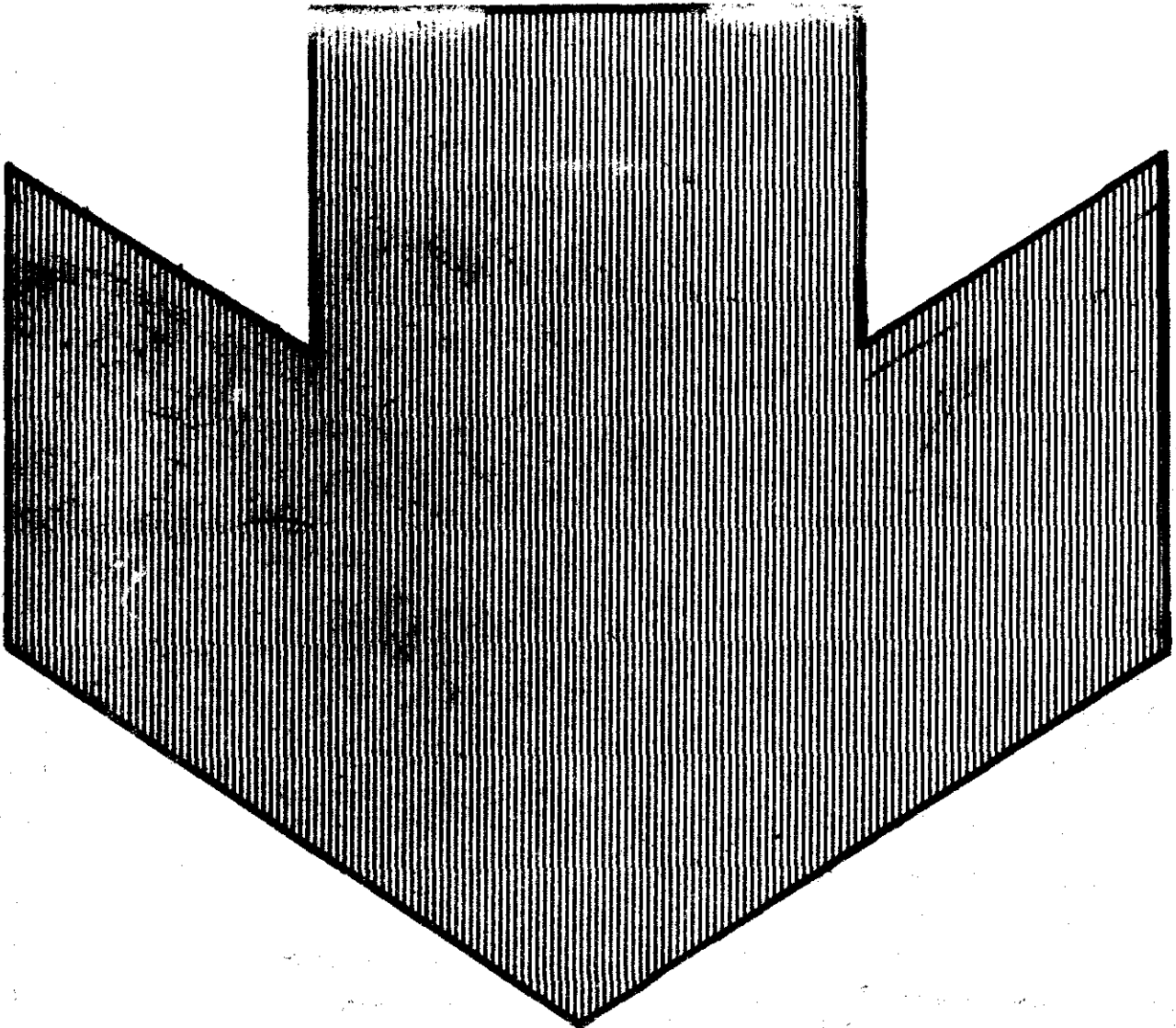
از شهادت آن سه عزیز جوان در فلبین  
یکسال گذشت ، یکسال است که عزیزان ما  
حیات سرمدی یافته و در ملکوت ابهی با کروبیان  
انبس گشته اند . در این شماره یادشان  
را گرامی میداریم و نامه ای را که یکی از دوستان  
از همان سرزمین فرستاده است و حاوی اخبار  
و مطالب جالبی است در صفحات ۵۲ تا ۵۸  
بنظرتان میرسانیم .

## گفتند صدی آمده است . . . .

( مسعود صدی ) همکار سابق ما و  
مهاجر کنونی افریقا حرفهایی دارد که بسیار  
شنیدنی است ، گفتگوی نویسندگان ما را با او  
در صفحات ۱ تا ۱۳ این شماره میخوانند .



بازگشت



۵

۶

شما هم وقتی آرامترین ، دلپسند ترین و  
 رویائی ترین خیابان این منطقه را طی کنید ،  
 تقریباً در انتهای جاد مبیك و بالای مجلد ل و  
 قدیمی بر میخورید ، به باغی سرسبز و نقشین  
 که بی اختیار وقتی بدان قدم مینهید ،  
 احساس روحانیت خاصی در خود میکنید ، از  
 سالیان پیش آنرا بعنوان حظیره القدس من  
 تجریش میشناسم و شاید بیش از نیمی از خاطرات  
 شیرین دوران کودکی و نوجوانی در این مکان  
 مقدس خلاصه میشود . کلاسهای درس اخلاق  
 همراه با شادبهای کودکان ، احتفالات با  
 شور و نشاط دوران نوجوانی ، ضیافت های پر  
 شکوه و بالاخره کانونشن های بزرگ محلی و ملی  
 جوانان همراه با صدها یاد شیرین دیگر  
 همه و همه حظیره القدس تجریش را بارزوهایی  
 شیرین زندگیم بهم آمیخته و بهمین جهت -  
 در سرزمینهای دور گاه و بیگاه که به زادگاهم  
 میندیشیدم حظیره القدس تجریش در خاطر  
 روشنترین تصویر بود ، تصویری که آرزوی دویا  
 دیدنش را میکردم .

و پیریشب پس از مدتها دوری ، بار دیگر  
 برای شرکت در ضیافت نوزده روزه همان اجاده  
 آرام و رویائی را پیچیدم . راه زیادی در پیشت  
 نبود اما بهرحال فرصتی میداد که در یاد های  
 گذشته غوطه ور گردم . یاد هایی که چون چنان  
 شیرین دوستشان داشتم . راستی آیا احبای  
 تجریش هنوز همانها هستند ؟ در این مدت چه  
 تغییراتی حاصل شده ، آیا همه بچه همدار  
 احتفالات شرکت میکنند و با اطاقها هنوز همان  
 تزئینات دلپذیر و آشنای گذشته را دارد ؟  
 هرچه بدر حظیره القدس نزدیکتر میشدم  
 بر شتاب و هیجانم افزوده میشد ، میخواستم همه  
 چیز را یکجا بدریک آن بدانم . بر سرعت قدمها

افزودم ، دیگر حتی نمیتوانستم به افکار  
 و رویاهای خود شگن خاصی بدهم ، یکبار  
 خود را مقابل در سالن بزرگ ضیافت دیدم  
 بارها در عالم خیال خود را در چنین حالتی  
 پشت درسا لن دیده بودم ، اما شهباز  
 خیالم هرگز جرأت باز کردن در و وارد شدن  
 بسالن را نداشت اما این بار نه در عالم رویا  
 بودم ، نه بر بالهای خیال ، بدینجا ره کشیده  
 بودم ، به زادگاه خود بازگشته بودم و در حظیره  
 القدس بودم ، در خانه ای که تمام گذشته ها  
 و زوایای آنرا میشناختم و بدان مهر میورزیدم ،  
 مناجات شروع تلاوت شده بود ، در سالن راه باز  
 کردم ، همان محیط آشنای سابق ، همان  
 چهره های درخشان و خندان ، همان  
 چهره هایی که سالها انتظار دیدارشان را  
 داشتم . و اکنون بجمع آنها پیوسته بودم .

نگاهها لبریز از محبت بود ، محبتی آنچنان  
 پاک و بی ریا که زنگ تمام غمها را میتوانست در یک  
 آن از خاطر ها بشوید ، آرزو میکردم یکبار  
 بتوانم تمام لحظات زندگیم را در کنار آنها  
 بگذرانم ، ساعتها دیده از نگاهشان برنگیرم ،  
 در میان امواج محبتشان غوطه ور گردم و همه چیز  
 دیگر را از یاد ببرم .

بسختی از ریزش اشکها هم جلوگیری میکردم ،  
 با اینهمه گاه و بیگاه مژه شور اشک را در گوشه  
 لبانم احساس میکردم .

لحن شیرین مناجات فارسی ، تلاوت  
 الواح و آثار مبارکه بزبان مهین وحی و یکدنبی  
 صفا و محبت و آشنائی دیرینا ، خدا یا چگونه اینهمه  
 لطف و محبت را بیکباره رایگان میسازی ؟ در محضر  
 دوستانی بودم که هر یک بنوبه خویش در شاهراه  
 عرفان ، ایمان و ایقان فرسنگها راه پیموده و  
 قدمها فرسوده بودند ، بارها از بوته امتحانات

د شوار الهی سربلند و پیروز بیرون آمده  
و مظهری از خلوص، انقطاع و وفای بودند.

هردمی در حضور چنین سروران غنیمت  
است و هرآن انسان از ایشان درس زندگی  
میآموزد. چنین بزم روحانی را نباید آسان  
از کف داد، باید قدر آن را دانست، در این  
بزم میبایست سراسر زندگی را بسراورد، اکنون  
بار دیگر زادگاه خود را یافته ام، دوستان  
دیرین را در کنار دارم و گرمی محبت احببای  
پاک باخته موطن جمال قدم تمام وجودم را گرمی  
و حرارت میبخشد.

براستی که چه شیرین و گوار است پس از  
مدتها جامه دان در دست داشتن، در بدری  
در کوچه و بازارها، دریاها و خشکی هارا  
در نور دیدن، با مردم خشن و سرد اقوام و طبل  
شاهرا، متعین سروکله زدن، بار دیگر در جمع  
یاران و در محفل انس دوستان جای گرفتن،  
فرصت کوتاهی بود که اشواق قلبی خود را بیان  
کرده و چند کلمه ای از تازه های امری عالم غرب  
بگویم میخواستم بگویم که چقدر در کنار شما  
خوشبخت و سعادتمندم. دیگر آنی از زندگی  
را بدون شما نخواهم گذرانید، سوگند میخورم  
هرگز از شما عزیزانم دوری نخواهم جست، کم کم  
قیافه معصوم و پیرده رنگ یک نوجوان ۱۵ ساله  
آلمانی در خاطر م جان گرفت، تصویر هر لحظه  
روشنتر و روشنتر میشد، گریه با چشمان درشت  
خاکستری رنگش در دستهای مرتعشی که کسارت  
تسجیلی خود را بعنوان اولین بهائی ده خویش  
پر میکرد، اولین باری که کتاب مناجات را بدست  
گرفته بود و بالاخره یکی از شبهای سرد زمستان—  
که برای شرکت در اولین ضیافت نوزده روزه در یکی  
از شهرهای مجاور بزحمت خود را با آنجا رسانیده  
بود. صحنه ای را بخاطر میاوردم که در یکی

از سفرهای تبلیغی گروهی در یک شهر کوچک  
مرزی آلمان، اولین ضیافت نوزده روزه را  
بشن گرفته بودیم. روز تعطیلی است و همه  
جا بسته، از سالن پذیرائی هم در پانسیون  
کوچکی که در آن اقامت داریم، خبری نیست  
بناچار در اطاق کوچک خود را بروی جمعیتی  
حدود ۵۰ نفر که تمام آنها ضمن دوسه سفر  
آخر هفته در دهات و شهرهای کوچک مجاور  
با مبارک اقبال بسته اند، باز میکنم. آخر  
در آنجا که هنوز از حظیره القدس و مرکز بهائی  
خبری نیست. بالای درگاهی پنجره، روی  
تخت خوابها، کف اطاق و بالاخره زیر میز تنها  
امکانات موجود برای نشستن و تشکیل ضیافت  
نوزده روزه است.

احبای تازه تصدیق طبق قرائن قلبی در  
دسته های دویاسه نفری وارد اطاق میشوند  
که از نظر مسئولین پانسیون اشکالی ایجاد  
نشود. چه ضیافت پرشوری، چه پیشنهاد—  
های تازه و موثری، چه انجذاب و اشتعالی و  
قسمت دوم برنامه به پایان رسیده، تمام مدت—  
روز را در راه و در ماشین گذرانده ایم و چون به  
اندکی تاخیر بشهر رسیده ایم امکانی برای  
تهیه وسائل پذیرائی نداشته ایم، چند عدد  
بیسکویت و مقداری پرتقال ریز و درشت یک شیشه  
آب معدنی و چند ساندویچ کوچک کالباس که  
در راه استفاده نشد مروی میز خود نمائشی  
میکنند. جوانان با خوشحالی کودکانی که  
بطرف میز میروند، اما هنوز پذیرائی تمام نشده  
که مسئول پانسیون وارد میشود، بالحنی جدی  
و عصبانی عذر همه میهمانان را خواسته و بما نیز  
گوشزد میکند که در سفر بعدی اجازه اقامت  
در اطاقهای ایشان را نداریم— افسوس که فردا  
دیگر برای این دوستان عزیز فرصتی نداریم، زیرا

باغ سرسبز و زیبای حظیره القدس و جاده روپائی آنرا در قلم ترسیم میکنم و بار دیگر به سرزمینهای دور دست میروم ، به سرزمینهای که هنوز مردم آن شنیده اند محبوب عالمیان ظاهر شده ، به سرزمینهای که جوانان نخواستند اش هنوز نمیدانند چگونه میتوان يك حظیره القدس تازه درست کرد . آری آری ، يك بار دیگر زادگاه زیبایم را ترك خواهم گفت . سرزمینهای دور در انتظار هستند .



که اهداف نقشه در شهرهای دیگر انتظار ما را میکشند . بدنبال تعیین قرار مراجعت در هفته های بعد افسرده و اندوهگین به دوستان خود وداع میکنیم .

گروه هنوز در آستانه در ایستاده ، چشمان درشت و خاکستری رنگش را بطرف من میگرداند و میپرسد : راستی ما نمیتوانیم يك حظیره القدس برای خود داشته باشیم ؟ شما ها در ایران چطورى حظیره القدس درست میکنید ؟ جلسات شماها خیلی پرجمعیت و بزرگ است ؟ چه خوب میشد اگر یکی از شماها که مدت بیشتری بهائی هستید میتواندست پیش ما بیاید ، آنوقت میتوانستیم باهمه پدرها راجع به امر مبارك گفتگو کنیم . آنوقت میتوانستیم بیشتر با حیات بهائی آشنا بشویم . . . . وعده میکنم در اولین فرصت برایش نامه بنویسم و از همه جا برایش شرح بدهم . اما فعلاً باید عجله کند و بیهوده خودش برگرود .

سئوالات گروه را دوباره تکرار میکنم ، احساس میکنم که هنوز مقابلم ایستاده و مصرا نه جواب میخواهد . نگاهی با طرف میکنم و بسرعت دوباره به قالی قرمز رنگ کف سالن نظرمیدوزم . وای بر من ، منکه چنین خودخواه نبودم . چه شد که در اندیشه خویش همه چیز دیگر را از یاد بردم ؟ گروه هزاران جوان مترصد دیگر در پیی آنند که از فرزندان موطن جمالقدم درس عشق و وفا بیاموزند .

در يك لحظه تمام نیروی خود را بیساری طلبید نام مقدس جمال مبارك را آهسته زیر لب تکرار میکنم ، دیده به انتهای درمیدوزم و لب سخن میگذارم .

من از یاد مهر شما ، از یاد نگاههای گرم و شریفتان برای خود زاد سفر میسازم ، من نقش

فریده سبحانی

تهران . فروردین هزار و سیصد و پنجاه و دو

# برای پیمان دعا کنید

من ملك بودم وفردوس برین جایم بود . . .

مهاجر عزیز از سفر بازگشته :

"نامه" زیبایی را امروز بخت خواندن یافتم ، آنقدر شیرین و دلنشین بود که هنوز بتعام نخوانده ، بنوشتن افتاده ام ، که برایت بگویم :  
دوست خوشبخت :

چه سعادت بی ، وجه اقتداری ، در معنویت ، و پراه خدمت حضرت بهیچون یافته ای ، گمان نکنی که همه را این بخت و این سعادت حاصل است ، که اگر انسان را " بالقوه " مقامی والا است ، اما . . . .  
چه بگویم ؟ . . . .

که خودت میدانی چه خوشبختی ، و میدانی که این تیزرگرزها ، چاهاسان بدامت افتاده ، و میدانی که چه زیباست ، وجه غبطه آور و رشک انگیز نیک بختی آنان که همه هستی شده اند ، از فنارسته و به بقا پیوسته اند ، رود وجود شان بدریاره یافته و از انعدام در صحرای خشک بی پری ، رهائی یافته و . . . . چه پرشکوه است خوشبختی تو . . . .

ماهه دلمان برای " گرو " های عزیز تنگ است :

" بله بگذر ماهم این فرصت را داشته باشیم که درهای در سعادت تو شریک باشیم و از صمیم قلب بگوئیم : ماهم دلمان برای " گرو " های عزیز تنگ است ، این نهالان محتاج باران الهی ، به همه متعلق دارند ، به تمامی افراد جامعه دائم التزاید " بشری " به " گرو " عزیز سلام ما را برسان و بگو که برایش دعا میکنیم و بخواه که برایمان دعا کند .

راستی از آن اولین ضیافت ساده - کوچک و خیلی خیلی پرشکوهت چه خبر ، وقتی که شرح آن محفل بی ریای سرشار از روحانیت را میخواندم احساس میکردم که من ، وما ، همه در آنجا هستیم ، در یکی از زوایای اطاق کوچکت ، شاید زیر میز یا کنار تخت ، گوش به نغمات آسمانی که تلاوت میشد داریم . مادر تحریریه آهنگ بدیع ، هر هفته از طریق نامه های مهاجرین عزیز با ایشان در تماسیم ،



می بینیمشان ، با هم حرف میزنیم ، درد دل میکنیم و در غمها و شادیهایشان شریکیم . موقعی که شرح آن ضیافت کوچک ولی خرابی بزرگ را میخواندیم ، همه وجودمان پراز نشاط و سرمستی شده بود ، ما با تو بودیم فریده ، چه موقعیست بزرگی داشتی تو ، و وقتی هم که آن سه وجود عزیز و گرانقدر ما را در شهر ظلمات ، در نهایت جهالت ، باشها در ، سعادت و حیات جاودانی بخشیدند ، ما همه گریستیم ، نه برای آن عزیزان ، که چنان موفق پرشکوهی یافته بودند ، بلکه برای جهال کور باطن بی حیا . اما یک چیز را خوب میدانیم : این اسیران بسند غفلت و ظلمت ، که بانواع و اقسام درهمه جا وجود دارند ، سیه بختها ، اصلاً " و ابداً " گناهی ندارند . دلمان برایشان میسوزد ، چقدر دنیا در حقشان ظلم کرده است که نمیگذارد چشم باز کنند و خود را ، و دنیای اطرافشان را ببینند و بشناسند ، و تو مهاجر عزیز ، خوب میدانی که وظیفه یک انسان واقعی در بار ماینان چقدر سنگین ، مهم و حیاتی است ، زیرا اگر با "گرو" و گروهها بتوان با دلیل و منطق حرف زد و مجایشان کرد ، و چشمشان را بدنیاشود ، با اینان اصلاً نمیشود از این طریق وارد شد ، و چقدر مهم است ، و حیاتی ، مواجهه با این قبیل کسان ، اما چقدر خوشحال شدیم وقتی دانستیم که تعداد داوطلبان هجرت ، به آن قربانگاه شرم آورنده ها آخر قرن بیستم ، پس از آن واقعه دنیا سوز ، روینفروزی نهاد ، می بینی چقدر دنیا بهم نزدیک شده و چقدر مردم زود برای همنوعان غافل جاهل زاهدیل خود دل میسوزانند و یکمکشان میشتابند ، شاید که از خواب کوردلی جهالت سر بردارند .

برایمان دعا کنید :

همه شما که توفیق خدمت یافته اید ، رویدرگاه خدا آرید و برایمان دعا کنید ، ما را که ملك بودیم و فردوس برین جایمان بود ، به مناجات ، به نجات برخیزید و بدشتهای فراخ هر چه دورتر و بیارتر ، رهنمون گردید . . . . .



# گلچینی از نامه‌های ویشا جرین

## همین باب همیشه

گاهی نامهای از مهاجرین عزیز بنظر خوانندگان ارجمند میرسد . فکرکردیم خالی از لطف نیست اگر در این شماره که بخش نوجوانان راه امر خطیر هجرت اختصاص دادیم ، مروری داشته باشیم در نامه‌های مهاجرین عزیز و جوانمان که در اقصی نقاط عالم بخدمت در راه حضرت کبریا قاعدند . از اینرو آنچه زیلا بنظرتان میرسد برداشتی است از نامه‌هایی که در چهار سال اخیر دریافت داشته‌ایم و خود بنظرتان رسانده‌ایم . می‌بینید که این نامه‌ها در مرور دوباره نیز بسی آموزنده و عزیزند با امید توفیق بیشتر برای همه عزیزان جوان .

آهنگ بدیع

## از نامه ژاله عهد شوقی

امروز درست سه ماهه ونیم از هنگام ورود به  
نیکاراگوا و مهاجرتم باین کشور میگذرد .  
تازه از سفر تشویقی ۱۰ روزه به شمال شرق  
این کشور بازگشتم . در این سفر با  
آقای George Harper ( عضو محفل  
مقدس روحانی ملی ) همراه بودم . سفر هر  
چند دشوار بود ولی توأم با روحانیت و نتایج  
چندی در برداشت . ابتدا به شهر  
Laluz وارد شدیم و بعد به  
شهر کوچکی که در نزدیکی آن قرار ارد رفتیم  
در همان روز ملاقاتهای متعددی بایک خانواده  
پنج نفری در سیونا و چند بسن مبتدی در  
لالوز برقرار نمودیم . همگی از امر بهائی استقبال  
نمودند . . . . .

سال ۲۴ شماره ۲۹۱  
فروردین - اردیبهشت ۱۳۴۸

## از نامه ناهید مهاجری مهاجر فیلیپین

عزیزانم آنچه احساس میکنم و آنچه که بافتنم  
بخدا قسم به فضل جمال مبارک بوده نه هیچ  
چیز دیگری، طوری شده که هر وقت میخواهم  
دعا کنم دیگر جرات در خواست و تمنای چیزی  
در خود نمی یابم آنچه رضای اوست شهر بسن  
و گواراست، غمی نیست که به فضلش بشادمانی  
نیانجامد و مشکلی نیست که به تأییدات  
غیبهاش حل نگردد . از جانب من به عزیزان  
طهران بگوئید اگر سعادت خواهند راهی  
راهش شوند ولی بدون چشم داشت . زیرا او -

آنقدر بزرگوار است که بیش از لیاقت نیز ارزانی می  
میدارد و برآستی میگویم سراب زندگیم از میان رفته  
پوشه گوارای آب حیات بمنه فوران آمده  
روباها لباس حقیقت پوشیده در دنیای کس  
همگان از اختلالات روانی در ترس و هراسند در  
دیار من عقده و نگرانی روحی معنی و مفهومی  
ندارد . . . . .

سال ۲۵ شماره ۱۱-۱۲

بهمن - اسفند ۱۳۴۹

## از نامه هوشپند صلح جوی جز جیبای امریکا

چهار روز قبل سه دانشجوی سیاه پوست  
از کالج خود مان اتومبیل مرا بسرقت بردند من  
فورا\* موضوع را به پلیس اطلاع دادم. پلیس گفت  
چون سیاه پوست هستند با اولین اخطار اگر  
تسلیم نشوند شلیک میکنیم. بالاخره در راه  
فلوریدا اتومبیل مورد تعقیب پلیس قرار گرفت و  
چون دانشجویان مزبور خوب رانندگسی  
نمیدانستند بکوه زدند و پلیس آنها را دستگیر  
کرده بشهر آورد. مردم شهر که عموماً از سیاه  
پوستان متنفرند تفنگهایشان را برداشته بودند  
که هر کدام در کشتن آنها پیشقدم شوند. بهر  
حال پلیس بمن گفت چنانچه رضایت ندی هر  
کدام از آنها برای همیشه از تحصیل محروم شده  
و چون قادر بتأمین خسارت اتومبیل نمیشوند

زندانی خواهند گردید . واقعا\* تکلیف من چیست ؟ اگر رضایت دهم آنها به شش ماه و چنانچه ندهم بیش از دو سال حبس محکوم خواهند گردید . . . . .

## از نامه بعد

احساس خوشحالی میکنم چون د پروز —  
د اد گاه رفتم تمام خانواد ههای دانشجویمان  
سپاهپوست حضور داشتند و با اضطراب و تشویش  
منتظر نتیجه بودند . من از جایم بلند شدم و سا  
صدای بلند در حالیکه بغض گویم را گرفته بود ،  
گفتم من بهائی هستم و چون نمیخواهم کوچکترین  
جد مهای بهرادران خودم بزنم لذا از شکایت  
خود صرفنظر میکنم . همینکه حرفم تمام شد  
د اد گاه مثل بمب منفج شد تمام سپاهها  
گریه میکردند یکی از آنها باپایم افتاد و میخواست  
پایم را ببوسد ولی مخالفت کرده او را ر آغوش  
گرفتم همین عمل باعث شد در شهری که تعصب  
نژادی بشدت وجود دارد مورد احترام و علاقه  
همه سپاهپوستان قرار گیرم . د پروز بعد از —  
د اد گاه بیش از ۲۰ نفر آمدند و گفتند میخواهند  
بهائی بشوند . . . . .

سال ۲۷ شماره ۳ و ۴

خرداد و تیر ۱۳۵۱

# از نامه فرشته شیخ

## الاسلامی مهاجر دانشگاه

اگر از این بنده حقیر بخواهید شرحی مجمل از دوران کوتاه هجرت خود بیان کند همواره بایستی در کلمه کوتاه تأیید خلاصه نمایم. بلی برای اولین بار از فامیل، خانه و آشیانه دست و آشنا به نقطه‌های دیگر سفر کردم. بجائی که هیچ چیز از آن نمیدانستم، به نقطه‌های که همه چیز متفاوت بود. عشق جمال اقدس ابهی بمن نیرو داد، نیروی تحمل دوری، نیروی استقامت در مقابل ناملایمات و سختیهای از قبیل تنهایی، ندانستن زبان و ترس از عدم موفقیت ولی به ترتیب بود بار هجرت را بستم البته با دنیائی پر از امید و آرزو یعنی ابلاغ امر الهی به جمعی از مردم. مردمی که در ماوراء ماده لذت و سروری نمیدانند، ولی دوستان عزیزم یک چیز مهم است و آن اینکه از دوری و هجرت نباید ترسید، از مقابل شدن با مردم گوناگون و مختلف و تفاوت آداب و رسوم نباید هراسید. همانطور که بارها گفته‌اند و میگویند "تأیید شامل حال همه خواهد شد" تأیید کلمه‌های زیبا که هر فرد بهائی باید آن ایمان داشته باشد، کلمه‌ای که وجودش ایشانرا چون کوهی در مقابل سختیهای گوناگون و در مقابل مردمی که بی‌نهایت بی‌ایمان و بی‌اعتقادند استوار و پابرجا نگه میدارد.

سال ۲۷ شماره ۷۸

مهر و آبان ۱۳۵۱

نغمات آسمانی

ترجمه فرید و سبحانی

KONST. DE

CLARINET IN Bb

FR. DE

DE JOURNALISTE

ZAMALEKAN, KAMAL ZAMALEKAN

DE JOURNALISTE

آیا "باب" را نمی شناسید؟

اوکه مبشر خورشید است

اوکه بما امید می بخشد

اوکه بما میاموزد چگونه عشق قلبها را می پیوندد

باب، "باب"، "باب"، "باب"

آیا بهاء الله را نمی شناسید؟

اوکه ما را خورشید است

اوکه بما بشارت صلح میدهد

اوکه بما میاموزد چگونه عشق قلبها را می پیوندد

بهاء الله بهاء الله بهاء الله بهاء الله

آیا عبدالبهاء را نمی شناسید؟

اوکه ما را مثل اعلی است

اوکه کلام بهاء الله را برای ما تبیین میکند

اوکه بما میاموزد چگونه عشق قلبها را می پیوندد

عبدالبهاء عبدالبهاء عبدالبهاء عبدالبهاء



# با طبیعت...

مراصحرائی ده  
تادرزیر آسمان آبی آن  
صخره ای را بالمش سازم  
وهرگ درختان را بالهن  
چشمه آبی که  
جوهرش  
آهنگ دلنوازی بسراید  
باد امن کوهی  
ودریاچه ای  
وعرصه بیکران آسمانی  
تا روزها بکوه و صحرا پیمائی بگذرانم  
ودر سایه درختی بیاسایم  
وشبها آتشی برافروزم  
ونغمه سازی آغاز کنم  
وبرآسمان بیکران نظر اندازم  
وباشمک زدن ستارگان  
بتو چشمک بزنم  
شهر و غوغای آن از آن شهریان

دکتر جلیل محمودی

# و جبار دیگر آن مسیحه عزیز بر

فرشته هاد یگر بسوی زمین بال نعی گشایند  
 تاشرح غمها ورنجهای انسان را به آسمان برند  
 فرشته هاد یگر به آستان در چیه قلب نعی نشینند  
 تا غبار غمها زمانه را از آئینه دل بزد آیند  
 و نیاد رتب محبت میسوزد

.....

امروز سه عزیز شهید شدند  
 سه عزیزی که هر روز در محوطه دانشگاه گذر داشتند  
 و ندای یابها<sup>۱۰</sup> الا بهای آنها همه جامی پیچید  
 گوش هنوز جای پایشان روی سنگفرش دانشگاه  
 هست .

.....

قدم بقدم با آنها بودم و نفس هایشان را لمس  
 میکردم و بایکدیگر روزهای خوشی داشتیم .  
 به موهبت عشق جمال ذوالجلال رسیدند ،  
 برای اولین بار در آخرین نقطه فلی پی  
 میداندانو شهر مراوی سیزده بهائی گرد هم  
 آمدند تا ندای جمال مبارک را بگوش مردم  
 برسانند ، این کشور بخصوص این نقطه اش  
 اسرارآمیز است . با آنکه میداندانو در تسلط  
 اسپانیائی ها بوده است اسپانیولها بمسرت  
 . . . سال نتوانستند مراوی سیتی را فتح کنند  
 ولی سیزده شهیدائی جمال مبارک به فتح روحانی  
 آن خطه نائل آمدند ، بدون توپ و تفنگ ، آنها  
 سلاحشان پیام و تعالیم آنحضرت بود ، آن صفحه  
 را منور ساختند ، برفراز تپهای وسیع و مشرف  
 بشهر در دانشگاه M.S.U. مقرر گردیدند و برای  
 اولین بار در آن شهر محفل روحانی تشکیل  
 دادند .

آن سیزده تن اینان هستند :

- فروغیه آگاه — پرویز شهیدائی — اسرج
- شهیدائی — دانش صبوری — نورالدین آزاده
- حسن ثابت — بهروز اسحق پور — ضیا رضوانی
- پرویز صادقی ( شهید ) — فرامرز وجدانی
- ( شهید ) — فرهاد جعفری — داریوش یزدانی

علی شیدائی - برنامه کارسریعا\* معلوم گردید و گروههای تبلیغی برای نفوذ به قلب جنگلها و دهات تشکیل شد. قرار شد در گروههای دیاسه نفری رهسپار شوند و پیام جمال مبارک را بگوش هر وضیع و شریف برسانند. اولین گروه حرکت کرد و به فتح مدینه قلوب یک مدبر مدرسه و یک آموزگار نائل آمد. گروهی که پرویز صادقی عضو آن بود. گروههای دیگر نیز در شهر روان شد. امر از پشت میکروفون مدرسه بزرگ اسلامی به دانشجویان اعلام گردید.

شب هاد رزیر نورستاره و ماه وهوائی لطیف دانشگاه MSU این سیزده تن با پروردگارشان رازونیاز میکردند.

معهد کرده بودیم که شهر مراوی سیهتی خصوص مینداناوورا با تشرایمان کشیم، ایمن قرار بین علی شیدائی، پرویز صادقی، فرامرز وجدائی، فرهاد جعفری و اینجانب (داریوش یزدانی) در کشتی که از مانیلا بسوی مینداناوورا میرفت گذاشته شد. جنگ در قسمت هائی از این جزیره بشدت جریان داشت ولی شهر مالمین بود فقط شامگاه قدری مشکل مینمود. گاه صدای تیر هائی بگوش میرسید که مسلمانان و مسیحیان بجانب هم شلیک میکردند و برای تهدیل ایمن خصوصیتها به دوستی استقامت امر بهائی در چنین منطقه ای بی نهایت ضروری احساس میشد.

ام. اس. یو. در ۲۸ جولای مهمانسوی از شهر موسوان داشت بنام پرویز فروغی کسه یادش برای همیشه باقی خواهد ماند. او مسافتی را که بسیار سخت و دشوار بود طی کرد تا بزیارت احبای مراوی سیتی نائل آید. قلبش از عشق جمال مبارک لبریز بود. جمع ما جمع شد، الواح زیارت میکردیم، قلب هایمان مشتاق و سراپا شور و حال بودیم. بزودی گروه ها مقصد خود را تعیین کردند.

پرویز فروغی مهمان ما اگر میماند تنها بود، بنیاد به خواسته خودش با فرامرز وجدائی و پرویز صادقی هازم محلی بنام کاپای شدند (بعد ها نامش را یاد گرفتیم).

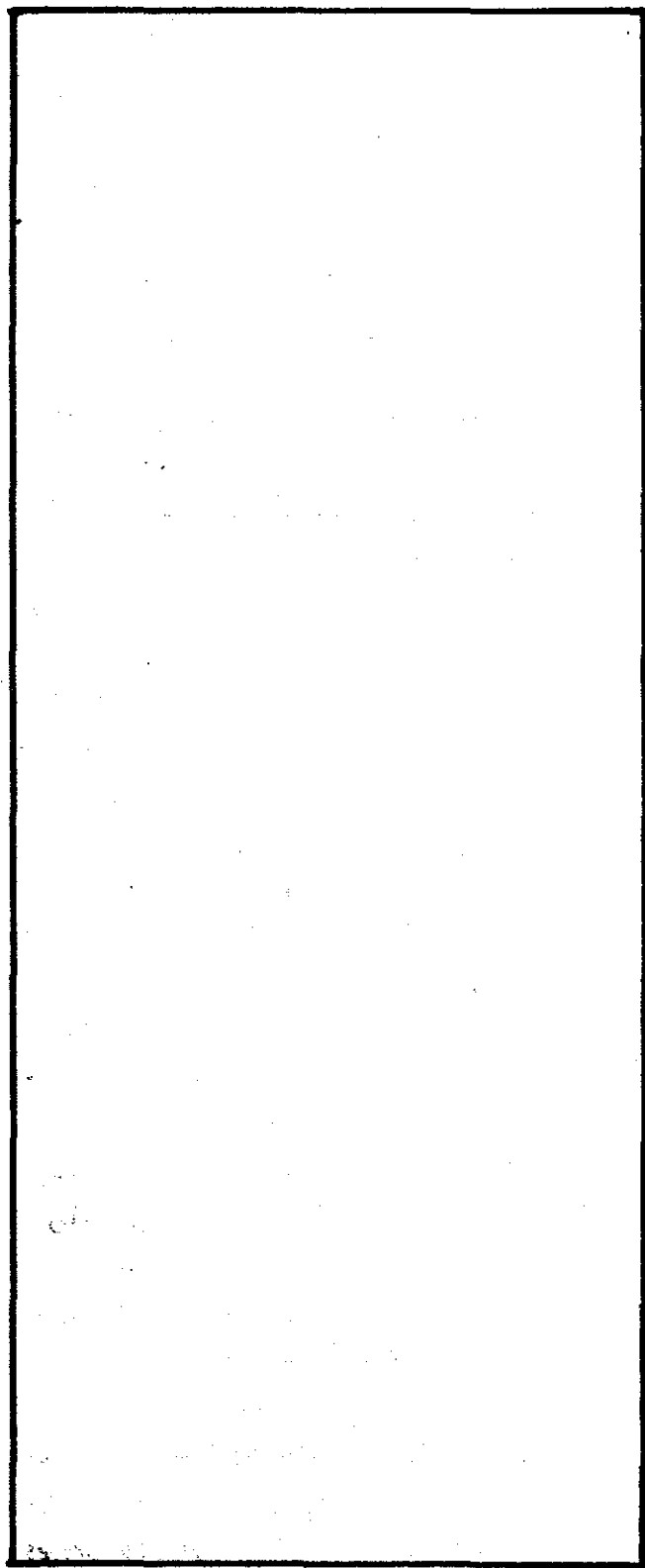
فروغی عزیز میگفت دوست دارم تبلیغ کنم. من هم میخواهم سهیم باشم، گروه ها رفتند، قرار این بود که بعد از ظهر به هنگام مراجعت جمع شویم و هر گروه گزارش فعالیت تبلیغی خود را بدهد. گروه ها یکی یکی خسته ولی خوشحال برگشتند و از شرح سفر حکایت نمودند. تنها باقی ماند گروه وجدائی، هر چه منتظر شدیم نیامدند. چشم ها به جاده خیره مانده بود.

شب فرارسید و باز خبری نشد، فردای آنروز که ۳۱ جولای بود تا ظهر صبر کردیم، چون دیگر برآستی مشوش شده بودیم طرفهای شب بیدار رئیس دانشگاه (دکتر تامانو) رفتیم ساعت ۸ شب با چند جیب بد اخل شهر رفتیم و از پلیس وغیره پرسیدیم هیچ یک خبری نداشتند دست بدعا برداشتیم و تا صبح خواب به چشمها نرفت. سایر دانشجویان دانشگاه نیز نگران بودند و به کلاس نرفتند، فردای آنروز مبن با اتفاق چند دوست وعده ای از افراد پلیسین وارث بسمت کاپای رفتیم و معلوم شد از ایمن جاده گذشته اند و بعد از مغازه ای که بسرای آخرین بار در آنجا نوشیدنی پبسی و کسوکا صرف کرده بودند دیگر هیچ کس خبری از آنها نداشت.

هر چه بود در این نقطه (واپاتو) اتفاق افتاده بود. پنج جیب به همراه افراد رجستجو بود. مردم خبری از آنها نداشتند. چهارشنبه ۲ اوت نزدیک شد. فرماندار قول داده بود که هر چه زودترین عزیزان را بما تحویل دهد، ۱۱ اتومبیل و ۱۰۰ سرباز با اسلحه های سنگین به کاوش پرداختند. ساعت

۶ بعد از ظهر بود که خبر رسید اجساد آنها را  
در چاله ای یافته اند. به محل شتافتیم و این فانی  
اولین فردی بود که فرود آمد و ملا حظہ نمود که  
این سه عاشق الهی یکدیگر را در آغوش گرفته  
یکی شده اند. در آن حال و آن جنگل تاریک  
وحزن آور به آستان جمال قدم دست دعا  
و مناجات برداشتیم. دیگر دوستان چه کردند  
و چه ندیده ای در کمال سکوت انجام دادند این  
خود داستانی است که شرحی جداگانه دارد.  
قضیه تلگرافاً به فامیل ما خبر داده شد و فردای  
آنروز وبسته سامانیگو (عضو هیئت مشاورین  
قاره ای) و فقه سامانیگو منشی محفل مقدس  
روحانی ملی فیلی بین و جمعی از دانشجویان  
باهواپیما به مراوی سیتی آمدند.  
ساعت ۹ بود که این فانی با آقای سامانیگو  
و دو فرد دیگر عازم محل شهادت شدیم، تحملش  
بفرموده جمال مبارک محال است.  
ما بر بالای جسد عزیزان جمال مبارک دندان  
تحسر بلب میگزیدیم، خبرنگاران جراید،  
عکاس ها و فیلم بردارها حضور داشتند و از این  
واقعه جانگداز عکس و خبر می گرفتند، دوستان  
جوانم جای تأمل است باید بیندیشیم که وظیفه  
ما تا چه حد خطیر و عظیم است. ما باید دنیا  
را از شر این درندگی ها نجات دهیم. وقت را  
صرف تبلیغ کنیم و انسانها حیات روحانی بخشیم  
بخاطر دارم که یکی از مابه رئیس دانشگاه  
و فرماندار و شهردار گفت ما بدنبال قاتل نمیگردیم  
زیرا دوستان ما بخاطر انسانیت و بخاطر بسط  
محبت و صلح و و داد بین بشر شهید شدند.  
این راه زیبا ولی گاه مخاطره انگیزانم و شما باید  
دنبال کنیم.

باری شهر در تب ماتم میسوخت، چشمهای  
دانشجویان از اشک پر بود اجساد با آداب بهائی  
شسته و در قسمت سردخانه بیمارستان نگهداری



شد تا در ساعت ۳ بعد از ظهر یاد اب بهائیس  
دفن شوند .

پیام های صلح و مودت و آشتی و وحدت  
توسط دانشجویان مسلمان و مسیحی اوج  
میگرفت . ۲۴ ایرانی و یک آمریکائی به شهر  
مراوی سیتی آمدند ، قبل از مراسم دفن کنفرانسی  
در سالن بزرگ دانشگاه ام . اس . پی  
برگزار شد ، مناجاتهای بزیانهای فارسی ،  
عربی ، محلی و انگلیسی تلاوت گردید . رئیس  
دانشگاه پشت بلندگو قرار گرفت و ندا در داد که  
"دوستان عزیز ما شرمند هستیم که این سه عزیز  
دانشجوی معمولی نبودند آنها پیام بهاء الله  
را ، پیام عشق و محبت را به همراه داشتند و  
اینگونه شهید شدند " سپس عضو هیئت مشاورین  
و بعد یکی از دانشجویان مسیحی و سپس یک  
دانشجوی بهائی با چشمی ترولی قلبی آهنین  
صحبت کردند . هفتصد نفر جوان شنیدند  
پیام بهاء الله را .

ساعت ۳ اتوبوس های دانشگاه دانشجویان  
را به بیمارستان شهر مراوی برد ، دوهزار نفر  
جوان مجتمع شدند در دف اول رئیس دانشگاه  
و معاونین و اساتید و سپس بترتیب ایرانی ها ،  
دسته موزیک مارش بالباس های مخصوص رنگین  
و سایر دانشجویان سه شهید گردن فراز و غیور  
را بدرقه کردند ، بعد به خوابگاه ابدی این  
عزیزان که در مرتفع ترین نقطه شهر و مشرف به  
دریاچه و محوطه دانشگاه بود رسیدیم . تدفین  
یاد اب بهائی انجام گرفت و آن سه شهید ای جمال  
محبوب در آن نقطه زیبا آرام گرفتند .

"همه گلگون گفن خفتند و نشکستند پیمانها"

آری در کشتی که از مانیا بسوی مینداناسو  
مطرفت عهد بستیم که فیلو پین را با آتش کشیم و چنان  
کردیم . شهادت پرویز صادقی ، فرامرز وجدانی ،  
و پرویز فروغی و مراسم تشییع و تدفین آنها بزرگترین  
تبلین عمومی بود که در ناحیه مراوی سیتی و سراسر  
فیلو پین انجام گرفته بود .

داریوش یزدانی

۲۹ می ۷۳

# گفتگو بین دو مرد در راه آمدن به است

گفتند : مسعود صدی آمد ما است و برای  
یک دیدار کوتاه ، طهران را مهمانست .  
برایمان خبر مسرت بخشی بود ، زیرا که صدی  
یکی از عزیزترین همکاران بخش نوجوانان بوده  
است و خاطر مقالات خوب و پر لطفتش را هنوز  
فراموش نکردیم ، میدانستیم که محضرایین  
دوست عزیز مهاجر فوق العاده جالب و  
آموزنده است و بهمین خاطر تصمیم گرفتیم  
ساعتی را با وی بگذرانیم و از خاطرات و تجربیاتش  
شما عزیزان را خبر دهیم ، آنچه در زیر میگذرد  
ما حاصل گفتگوی چند ساعته ما با این دوست  
عزیز است .

آهنگ بدیع

آهنگ بدیع - خوب مسعود جان بگو ببینیم کجا  
بودی - چه میکردی ؟

مسعود - من از نیجریه یعنی پر  
جمعیت ترین کشور آفریقا که بیش از ۶۰ میلیون  
نفر جمعیت دارد ، میآیم . سرزمینی است -  
بسیار وسیع ولی امر مبارک در آنجا جوان است .  
امر الهی ابتدا از جانب شرق وارد نیجریه شد  
و ایادی امرالله جناب بنانی از پیشگامان اشاعه  
امردراین خطه بودند ( ۱۹۵۱ ) . از اینجهت  
در نواحی شرق نیجریه توسعه امر مراتب پیش  
از غرب آن بوده است . در سال ۱۹۷۰ محفل  
ملی نیجریه تشکیل شد و بطور کلی قدمت امر در  
مناطق جنوبی بیش از مناطق شمالی است .  
حالا کمی از مناطق جنوبی و شمالی برایتان  
بگویم ، این دو منطقه با هم متفاوتند مردمان  
جنوب موسوم به یروب میباشند  
که عرب و فعلا " مسیحی اند ، آب و هوایش  
بعلت نزدیکی بفاقیانوس خیلی مرطوب است ،  
مردم شمال معمولا " لباسهای بلند نظیر اعراب  
بتن میکنند و کلاههای پهن بر سر دارند . این  
دسته بیشتر مسلمان و از قبایل هوسوسا  
میباشند . هوای شمال بیشتر خشک و مناطق  
آن اغلب بوادی مینماید . در شمال  
وجود یکه جمعیتی بالغ بر ۳۰ میلیون نفر در آن -  
ساکنند ، بیش از دو محفل نداریم .

اما آنچه از خصوصیات آفریقائیان بطور اعم  
میتوان گفت اینست که اصولا " مردم آفریقا  
تعصب دینی ندارند و این نکته در پیشرفت  
امر الهی تأثیر بسزائی دارد .  
دیانت اسلام در حدود ۴۰ سال قبل به  
نیجریه وارد شد و علت آن جنگهای آفریقا  
بوده است ، اطلاعاتشان در خصوص اسلام عمیق  
نیست و راجع به ادیان غیر از اسلام و مسیحیت

نیز اطلاعاتی ندارند ، این مردم حقایق  
معنوی را براحتی می پذیرند گوئی این حقایق  
وسیله قلوبشان کشف میشود .

آهنگ بدیع : گفتید غیر از اسلام و مسیحیت دینی  
در آن سرزمین رایج نیست ، آیا کتب دینی در  
آنجا موجود است و مطالعه میشود ؟

مسعود - قرآن موجود است ولی چون  
بزرگان عربی است ، از درکش عاجزند ، ولی  
کتاب انجیل بعلت ترجمه بزرگانهای بومی ،  
برای مسیحیان بیشتر قابل درک است .

آهنگ بدیع : در تبلیغ ، بیشتر روی چه  
اصول ادیان تبهائی تأکید میشود ؟

مسعود - اگر در دهکدهای راجع  
به دیانت تبهائی صحبت شود ، بیان مطلب  
بسیار ساده و بیشتر در قالب مثال خواهد بود ،  
حضرت بهاء الله را بخورشید تعبیر مینمائیم که  
عالم تاب است و برای وحدت و اتحاد همه اهل  
عالم ظاهر شده اند . مثلا " روحیه خانم در -  
خصوص اصل وحدت ادیان میفرمودند : در این  
اطاق دیوارهای مختلفی می بینید ، میتوانست  
ادیان را با آنها تشبیه کنید ، مثلا " یک دیوار  
دیانت حضرت زرتشت یکی دیانت حضرت موسی  
دیگری دیانت حضرت مسیح و چهارمی دیانت  
حضرت محمد ، دیانت حضرت بهاء الله چون  
مفصلی است که همه این دیوارها را با هم متحد  
میکند . بدیهی است در دانشگاه در سطح دیگر  
صحبت میشود ، آنچه در آفریقائیان قابل تحسین  
است ، کنجکاو و طرح سئوالات مختلف پس از  
شنیدن مسائل امری است ، ممکن نیست صحبت  
تمام شود و سئوال نکنند ، مثلا " از جمله سئوالاتی  
که غالبا " مطرح میکنند ، راجع به دعوت ایشان است

و نیز میگویند آیا شما کشیش دارید ؟ تکلیف کلیسا های مسیحیست ؟ آیا در یانت بهائی هم کلیساهای مجلل وجود دارد ؟ چه در نهایت فقر سعی مینمایند کلیساهای مجللی داشته باشند و حاضر نیستند آنها را به هیچ قیمتی از دست بدهند ، در جواب میگوئیم آنچه از نظر ما مهم است ، الفت و محبت و نفس عبادت است ما طبقه روحانی بفهمود بیان قبلند اریه و معا بد ما مشرق الا ن کار نامید میشود که در انحصار بهائیان نیست و هر فرد با هر دینی و اعتقادی میتواند در آن وارد شده و خدای بیکتارانهایش کند .

آهنگ بدیع: پذیرش برخی از اصول مثلاً -  
تساوی حقوق مرد و زن برایشان چگونه است و آیا حساسیتی نسبت بان نشان نمیدهند ؟

مسئله - اینطور که من فهمیدم ما مطور کلی در زندگی قبیلای مرد مقام برتری نسبت بزن دارا میباشد با اینحال در مقایسه با مرد مخاور - زمین زنان افریقائی آزادی بیشتری دارند بهر حال در حین تبلیغ ، اصرار کنیم که بدون آمادگی قبلی اصل تساوی حقوق زن و مرد را مطرح کنیم .

آهنگ بدیع: افراد تازه تصدیق تا چه حد قادرند مستقلاً علم امر را برافرازند ؟

مسئله - البته شکی نیست که در مراحل اولیه احتیاج به راهنمایی و ارشاد مهاجرین دارند ولی این امر بستگی مستقیم با ایمان مقبلین دارد . برخی در ظرف مدت کوتاهی آنچنان پیشرفت کردند که باور نکردنی است . آنها مواظبند که دقیقاً "بموجب احکام" در سورات الهی عمل کنند ، مثلاً "در وقت شورشیا فاقات وقت خاصی با مرشورت بسندول

میدارند و با وجود فقر ظاهری ، به امر خیریه و تبرعات اهمیت خاصی میدهند و حتی المقدور کمک میکنند چه میدانند که حضرت ولی محبوب امرالله تبرعات را به گردش خون در شریان امر تشبیه فرموده اند . روزی یکی از تازه تصدیقان ناظر برنامه جمع آوری تقبلی ها بود بطوریکه هر کس بسهم خود تقبلیش را در ریاضت میریخت با مشاهده این وضع حالتی حاکی از نگرانی نشان داده و گفت ، آیا شما را با ماشین خود میروسانید ؟ وقتیکه مطمئن شد تا محل سکونتش بوسیله اتومبیل من همراهی خواهد شد ، مقداری پول خرید که جهت کرایه اتوبوس در جیب داشت در آورده و با اشتیاق درون پاکت قرار داد . تغییر و تحولی که در روان این پاکدلان پس از اقبال با مر مبارک مشاهده میشود وصف نکردنی است . چه مهتر و برتر از این برای یک مهاجر که با قلبی از محبت و دلبری خالی از هر نوع تعصب آنها را در آغوش بگیرد و با محبت و صمیمیت محضه خود را با احساسات پاکشان جواب میدهند ، مواجه شود .

اولین آثاری که سخت مورد علاقه شان قرار میگردد ، مناجات ها و ادعیه مبارکه است ما باید خیلی چیزها از آنها یاد بگیریم ، روحانیت ، صفای باطن و . . . . . آنچه در قلبشان است خیلی راحت بیرون میریزند و هنوز تمدن پوچ و ظاهری غریب تأثیر سوئی در روحیاتشان نداشته است .

آهنگ بدیع: یک فرد تازه وارد از نظر زبان با چه مشکلاتی مواجه است ؟



معنود - غالباً يك نوع انگلیسی خاصی موسوم به Peagen تکلم مینمایند که خود انگلیسی ها هم آنرا نمیدانند ولی در سطح دانشگاهی انگلیسی صحیح تکلم میشود .

آهنگ بدیع: کتب امری بجهزبانهای ترجمه شده است ؟

معنود - در نیجریه قبائل مختلفی وجود دارد ولی سه قبیله اهمیت بیشتری دارند این قبایل عبارتند از: قبیله ایبو شرق ، قبیله پروینا در جنوب و - قبیله هاوسا در شمال آثارا امری بزبان این قبایل ترجمه شده است . البته قبل از نقشه منیعه ۹ ساله آثار بزبان این قبائل ترجمه شده و در خاتمه نقشه بزبانهای دیگر نیز ترجمه شده است .

آهنگ بدیع: چگونه امر را فریقا پیشرفت نمود ؟

معنود - جناب اولینگاد در شرق تصدیق کردند و بفریب مهاجرت نمودند و اساس امر را نهادند . عده ای تبلیغ شدند بطوریکه در نقشه ۹ ساله در زمره فاتحین امر حضرت متان در آمدند و از جمله همین افراد بودند که به نیجریه آمدند .

آهنگ بدیع: از وسائل ارتباط جمعی تا چه حد میتوان استفاده کرد ؟

معنود - در شمال هنوز استفاده نمیشود چه امر هنوز نضج نگرفته است ولی در جنوب - خصوصاً بوسیله روزنامه ها امرا اعلام میشود ( اغلب مصاحبه هایی که مخبرین با حضرت

روحیه خانم داشته اند در روزنامه ها چاپ و منتشر شده است ) . بعلاوه افریقائیان بموسیقی بینهایت علاقه مند میباشند ، بیدلیل نیست که سرود های بهائی طرفدار زیاد دارد . احبای جنوب افریقا سرود بسیار <sup>زیاد</sup> لنوا ساخته اند و از موسیقی استفاده شایان در تبلیغ میشود .

بخاطر دارم در یکی از دهات با جوان تازه - تصدیقی که بیش از یکسال از حیات روحانیست نمیکدشت به صحبت نشستیم ، در موقع ازگشت سرود معروف God Is One ( خدایکی است ) را با او یاد دادم ، او نیز بسرعت آنرا فرا گرفته ، جوانان را در ور خود جمع نمود و شروع به تمرین نمودند و قرار شد آنرا منتشر نمایند . مطلبی که میتوانم اضافه کنم اینست که حضرت بهاء الله افریقا را به سیاهی چشم تشبیه فرموده اند و علاقهای که نفس <sup>حق</sup> ولی امر الله باین مرد داشته اند نیز در همگان مشهود است . حضرت روحیه خانم در سفرهایشان شعاری را که برای اهمیت حیات روحانی افریقا استفاده میکردند ( سر نوشت روحانی افریقا ) بود میگفتند شما ها که تا این حد از نظر تمدن مادی عقب افتاده اید ، اکنون میتوانید در مدنیّت جدید روحانی سهیم بسزائی داشته باشید چه شما نور دید هاید .

آهنگ بدیع - تأثیر امر در روحیه و شخصیت افریقائیان تا چه حد بود ؟

معنود - مرد می که در زهر بارگران تعصبات نژادی تحقیر شده اند دیانت بهائی بآنها ایمان ، غرور ، غلو طبع و هویت اعطانموده است و چنین نعمتی را با جمیع زخاتر و زینت های عالم مبادله نمی نمایند . در محل مهاجرتی من يك دكتر و يك خانم بهائی هستند در جلسه

اولی که با سیاهپوستان افریقائی داشتیم ،  
برای آنها بسیار دشوار بود که در مقابل محمد و  
سفید پوست اظهار عقیدت نمایند ولی در مقابل  
محبت بزرگترین شادی بآنها دست میداد و  
چیزی نگذشت که اعضا سیاهپوست محفل هم  
در مشورت و ابداء آراء و نظرات شرکت جستند و  
خود بقدری از این یگانگی مشعوف بودند که  
میخواستند سایرین را بیاورند تا یک جلسه محفل را  
از نزدیک ببینند . برای مانیزاین بزرگترین  
موهبت الهی بود که مورد اعتماد و محبت آنها  
قرار بگیریم بطوریکه مسائل خصوصی و خانوادگیشان  
را با ما مطرح میکردند .

آهنگ بدیع : چه پیامی برای جوانان ما  
داریم ؟

مسعود - اینکه واقعا " اگر ما قبول  
داریم بهائی هستیم و مؤمن با هستی در راهش  
کار کنیم و جانفشانی نمائیم میدان خدمت در -  
این قاره بکروسیع است جوانان در اكمال نقشه  
نضاله و پیشی گرفتن آن از اهدا فمعینه تأثیر  
بسیاری داشته اند آیا آنها تا چه میزان مجهز  
بوده اند ، اطلاعات و دارائیشان تا چه حد  
عوض بود ؟ الا اینکه بفرموده مبارک توشه راهشان  
توکل بسود ؟

تنظیم از - سهراب روشن